

اسرار هزار ساله

دعوت از پیشوایان دین کنونی ایران و سخنرانان
و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن

نوشته:

علی اکبر حکمی زاده

(بر اساس نسخه منتشر شده در شماره ۱۲ نشریه پرچم، سال ۱۳۲۲)

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

۱	مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین.....
۵	مقدمه‌ی ناشر.....
۹	سخن نخست.....
۱۱	زندگینامه مؤلف.....
۱۷	توضیحاتی کوتاه پیرامون اسرار هزار ساله.....
۱۹	مقدمه.....
۲۰	از ماست که بر ماست.....
۲۱	۶ پرسش.....
۲۲	اسرار هزار ساله.....
۲۵	گفتار یکم: خدا.....
۳۱	بهبانه‌ها.....
۳۷	گفتار دوم: امامت.....
۴۵	گفتار سوم: روحانی.....
۵۳	گفتار چهارم: حکومت.....
۶۵	گفتار پنجم: قانون.....
۶۹	چرا قانون در ایران فلج می‌شود؟.....
۷۷	گفتار ششم: حدیث.....
۷۸	بمباران سه سنگر اصلی.....

۱۳ پرسش..... ۸۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مقدمه‌ی مجموعه کتاب‌های موحدین

حمد و سپاس خداوندی که نعمت اسلام را بر بندگان خود ارزانی داشت و از میان آنان، بهترین و پاک‌ترین را برای ابلاغ پیام آزادی و آزادگی برگزید؛ و درود و سلام پروردگار یکتا بر اهل بیت بزرگوار، صحابه کرام و تابعین گران‌قدر پیامبرِ دوستی و رحمت.

دینی که امروز مفتخر به آن هستیم، ثمره مجاهدت‌ها و از جان گذشتگی‌های مردان خداست؛ آنانی که در راه حفظ و نشر پیام الهی، خالصانه مهر حق در دل و مهر نام پاکش بر لب داشتند و در راه صیانت از سخن خداوند سبحان و سنت پیامبر مهربان، جان و مال و عرض بر کف نهادند و جز خشیت و خوف آفریدگار، ترسی به دل راه نداند.

آری، اسلام عزیز این گونه رشد کرد و بالید و بر بلندای آسمان بانگ یکتاپرستی و برابری سر داد. در این میان اما، دست تطاول دشمنان قسم خورده و جورِ عالمان مُتَهتَک و جاهلان مُتَنَسِّک، بر قامت رعنا‌ی دینِ حق نشست و شرک و غلو و گزافه و دروغ، چنان طوفانی بر پا کرد که چهره زیبای آیین حق، در پسِ دروغ‌پردازی‌های غوغا سالاران دین فروش در مُحاق افتاد. این روندِ دوری از حقایق دین و سنت حسنه رسول‌الله، به ویژه پس از روی کار آمدن پادشاهان صفوی در قرن نهم هجری و زمامداران جمهوری اسلامی در عصر حاضر، سیر صعودی گرفت؛ تا جایی که امروز، مساجد محل سینه زنی و عزاداری است و صدای قرآن بر نمی‌خیزد مگر بر مزار مردگان؛ روایات شاذ و خودساخته، جایگزین سنت پیامبر شده است و مداحان جاهل و عوام‌فریب، تبدیل به فرهنگ ناطق دین شده‌اند؛ تفسیر به

رأی و روایات مجعول، مستمسکی شد برای جدایی انداختن بین شیعه و سنی؛ و دریغ که ندانستند از این تفرقه و خصومت، بهره و منفعت از آن کیست؟

آنچه امروز به نام تقریب مذاهب اسلامی در ایران سر می دهند، چیزی نیست مگر هیاهوی تبلیغاتی و گرد و خاک سیاسی که در سایه پوشش رسانه‌ای گسترده، مقصودش جلب توجه سیاسی و ترسیم چهره‌ای مناسب از حکومت شیعی ایران در جهان است. نگاهی به عملکرد سردمداران و روحانیون و مراجع شیعه ایران، خود گویای این حقیقت است که تقریب مذاهب و دوستی و برادری دینی به شیوه زمامداران ایران، خواب و خیالی بیش نیست و «دو صد گفته چون نیم کردار نیست».

در این میان، موحدان مسلمانی در ایران، از دل جامعه خرافه زده شیعه امامیه برخاستند و کمر به بیداری جامعه غفلت زده خود بر بستند؛ سراپا شور و شهادت شدند و قلم فرسودند و سخن در دادند و زنگار شرک را به صیقل توحید و سنت زدودند و بی پروا فریاد بر آوردند که:

برخیز تا یکسو نهیم این دلق ازرق فام را بر باد قلاشی دهیم این شرک تقوا نام را
هر ساعت از ما قبله‌ای با بت پرستی می‌رود توحید بر ما عرضه کن تا بشکنیم اصنام را

حیدر علی قلمداران قمی - که از زمره این بزرگواران بود - در کتاب ارزشمند شاهراه اتحاد، علت این تفرقه را در جهل مسلمین نسبت به کتاب خدا و سیره پیامبرش می‌دانست و کوشید تا با ریشه‌ابی دیگر علل جدایی فرقه‌های اسلامی، گامی حقیقی و موثر در جهت تقریب مذاهب بردارد. تلاش و جدیت دیگر علما و دلسوزان اسلام، همچون آیت الله سید ابوالفضل برقعی قمی، سید مصطفی حسینی طباطبایی، آیت الله شریعت سنگلجی، یوسف شعار و بسیاری دیگر از این مجاهدان راه حق، بدون شک، الگویی ست برای حق‌پژوهان و جویندگان گوهر دین، تا با تاسی از شیوه دین‌پژوهی و عیار سنجی مدعیان دینی و در سایه آموزه‌های ناب قرآن و سنت، در جهت پژوهش‌های یکتاپرستانه گام‌های موثری بردارند و گم‌گشتگان را مدد رسانند تا ره به ساحل سلامت برند و از گرداب شرک و توهم‌رهایی یابند.

تلاش‌های خستگی‌ناپذیر این رادمردانِ عرصه یکتاپرستی، رسالتی را بر دوش دیگرانی می‌گذارد که شاهدِ گرفتاری‌های دینی جامعه و جدایی مسلمانان از تعالیم حیات‌بخش اسلام، به ویژه در ایران هستند.

لازم به ذکر است که اصلاح‌گرانی که امروز کتاب‌هایشان را منتشر می‌کنیم در خلال تغییر مذهب شیعه امامی که در گذشته پیرو آن بوده‌اند، مرحله‌های متعددی را پشت سر گذاشته‌اند و باطل بودن عقاید شیعه امامی را مانند امامت از دیدگاه شیعه، عصمت، رجعت و غیبت و اختلافاتی که میان صحابه رخ داده و غیره، را به صورتی تدریجی و در چند مرحله کشف کرده‌اند؛ به همین دلیل عجیب نیست که در تعدادی از کتاب‌هایی که در ابتدای امر تألیف کرده‌اند برخی از اثرات و بازمانده‌های عقاید گذشته به چشم بخورد ولی کتاب‌های بعدی آنها از این عقاید غلو آمیز رها شده، بلکه کاملاً از آن پاک شده است، به هدف نزدیک شده و بلکه عقیده پاک اسلامی، توحیدی و بی‌آلایش را در آغوش کشیده‌اند.

اهداف

آنچه امروز در اختیار دارید، تلاشی در جهت نشر معارف دین و ادای احترام به مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر مردانِ خداست. هدف از انتشار این مجموعه، این است که:

۱- امکان تنظیم و نشر آثار موحدین، به صورت اینترنتی، الکترونیکی، لوح فشرده و چاپی مهیا شود، تا زمینه آشنایی جامعه با اندیشه و آراء توحیدی آنان فراهم و ارزش‌های راستین دین، به نسل‌های بعد منتقل گردد.

۲- با معرفی آثار و اندیشه‌های این دانشمندان موحد، چراغی فرا راه پژوهش‌های توحیدی و حقیقت‌جویانه قرار گیرد و الگویی شایسته به جامعه اندیشمند ایران معرفی شود.

۳- جامعه مقلد، روحانی‌گرا، مرجع محور و مداح‌دوست ایران را به تفکر در اندیشه‌های خود وادارد و ضمن جایگزین کردن فرهنگ تحقیق به جای تقلید، به آنان نشان دهد

که چگونه از دل شیعه غالی خرافی، مردانی برخاستند که با تکیه بر کلام خدا و سنت رسول، ره به روشنایی توحید بردند.

۴- با نشر آثار و افکار این موحدین پاک‌نهاد، ثمره پژوهش‌های بی‌شائبه آنان را از تیغ سانسور و مُحاقِ جهل و تعصبِ زمامداران دین و فرهنگ ایران به در آورد و با ترجمه این کتاب‌ها به دیگر زبان‌ها، زمینه‌آشنایی امت بزرگ اسلام در دیگر کشورها را با آرا و اندیشه‌های یکتاپرستان مسلمان در ایران فراهم کند.

چشم انداز

تردیدی نیست که دستیابی به جامعه‌ای عاری از خرافه و بدعت و رسیدن به مدینه فاضله‌ای که آرامش در جوار رضایت حضرت حق را به همراه دارد، مگر با پیروی از آموزه‌های اصیل و ناب قرآن و سنت پاکِ پیامبرِ مهر و رحمت صلی الله علیه و آله مقدور نخواهد بود. هدف غایی دست اندر کاران مجموعه موحدین، آن است که با معرفی آثار این بزرگان جهاد علمی، الگوی مناسبی برای دین‌پژوهان و جویندگان راه حق فراهم آورند، تا شناخت و بهره‌گیری از فضایل دینی و علمی این عزیزان، بستر مناسبی برای رشد و تقویت جامعه توحیدی و قرآنی در ایران و نیل به رضایت خالق و سعادت مخلوق باشد.

باشد که خداوند، این مختصر را وسیله علو درجات آن عزیزان قرار دهد و بر گناهان ما، قلم عفو کشد.



مقدمه‌ی ناشر

سپاس خداوند بزرگی را که نعمت بندگی اش را بر ما عرضه کرد و درود و سلام خداوند بر پاک‌ترین خلق خدا و آخرین فرستاده پروردگار - محمد مصطفی - و خاندان و اصحاب پاک نهادش.

مسلمانان در طول قرن‌های گذشته، به برکت و موهبت اسلام عزیز و پیروی از کلام گهربار رسول خدا، در دانش اندوزی و علم آموزی، گوی سبقت از دیگران ربودند، چنان که در پایان خلافت عباسی، دانشمندان مسلمان، سرآمد دوران خود شدند و نیمه دوم قرن دوم هجری قمری، بیت‌الحکمه، که در دوره خلافت هارون‌الرشید عباسی در بغداد تأسیس شده بود، به بزرگ‌ترین نهاد آموزشی و پژوهشی جهان تبدیل شد و به دلیل فعالیت‌های فرهنگی و علمی اش در عرصه‌های مختلف تألیف، ترجمه، استنساخ و پژوهش در دانش‌های گوناگون پزشکی، انسانی و مهندسی، هنوز به عنوان نماد تمدن اسلامی شناخته می‌شود.

بدون شک، چنین توانمندی و شکوهی همچون خاری در چشم، دشمنان اسلام را می‌آزرد؛ پس بر آن شدند تا با ایجاد زمینه‌های اختلاف و تفرقه افکنی در میان مسلمین، این شکوه و عظمت را، که ناشی از اتحاد و یکدلی و برادری میان آنان بود، از بین ببرند و تفرقه را طوفانی بلا خیز کنند، تا چشم‌ها را بر زیبایی حق ببندد و خورشید دین را در پس ابرهای بدعت و خرافه پنهان کنند و چنان که شیخ سعدی می‌گوید:

حقیقت، سرایی است آراسته هوا و هوس، گرد برخاسته
نبینی که هر جا که برخاست گرد نبیند نظر، گرچه بیناست مرد

تلاش‌های برنامه‌ریزی شده و بلند مدتِ مغرضانِ اسلام برای بستن چشم مسلمانان به حقیقتِ دین، سستی و کاهلی مسلمانان در فراگیری و نشر معارف دین و دوری جستن آنان از سنت ناب و هدایتگر رسول خدا، منجر به بروز چنان شکاف و اختلاف عمیقی در امت اسلام شد که تبعات شوم آن، امروز نیز دامنگیر آنان است.

به موازات تلاش‌های خصمانه دشمنانِ پیامبر خدا ﷺ برای به انحراف کشیدن آموزه‌های اسلام و وارد کردن بدعت‌های گوناگون در دین، مؤمنینی پاک‌نهاد و دلسوز، این خطر را دریافتند و در جهادی مستمر برای احیای اسلام و سنت نبوی، به پا خاستند و با شجاعتی کم‌نظیر، قلم در دست گرفتند و در دل شیعیان خرافه‌پرست، به اشاعه فرهنگ و اعتقادات اصیل اسلام پرداختند؛ فریاد توحید سر دادند و خواب دین‌فروشان و بدعت‌گذاران را آشفته نمودند. این موحدینِ حقیقت‌جو، به تأسی از پیامبر شریف اسلام، حقیقت را فدای مصلحت نکردند و در این راه، جان را تحفه بارگاه حق تعالی نمودند، و به راستی: ﴿أَلَا إِنَّ

أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [یونس: ۶۲].

آنچه در این مجموعه آمده است، جرعه‌ای است از دریای معرفت الهی و گزیده‌ای است از آثار موحدین خداجویی که در آغاز از طایفه شیعیان بودند، نور خدا در دلشان تابیدن گرفت و توحید را سرلوحه حیات با برکتشان قرار دادند. این افراد، که همگی از علما و نویسندگان و محققین طراز اول جهان تشیع در ایران بوده و هستند، در سیر تحول فکری (و بالطبع، در آثارشان) حرکتی گام به گام داشتند؛ به این معنا که نگرششان به مسایل مختلف اعتقادی، به یکباره متحول نشده است؛ بلکه با گذشت زمان، مطالعات گسترده و تعامل با دیگر همفکرانشان، به مسیری نو گام نهاده‌اند. لذا، ممکن است برخی از اظهار نظرها یا نتیجه‌گیری‌ها در آثار این افراد، که در این مجموعه آمده است، کاملاً منطبق با رویکردهای دینی و اعتقادی اهل سنت و جماعت نباشد؛ با این وجود، به دلیل اهمیت این آثار در هدایت شیعیان ایران و دیگر اقوام پارسی‌زبان، به انتشار آن اقدام نمودیم. همچنین، دیدگاه‌ها و مواضع فکری مطرح شده در این کتاب‌ها، الزاماً دیدگاه‌های ناشر و دست‌اندرکاران انتشار

این مجموعه نیست، اما بی‌تردید، نفع‌های است از نفعات حق و نوری است از جانب پروردگار برای هدایت آنانی که به دور از تعصبات و گمانه‌زنی‌های تاریخی، فرقه‌ای و مذهبی، جویای حقیقت هستند.

نکته قابل تأمل این است که برای آگاهی از دیدگاه‌های این افراد نمی‌توان تنها به مطالعه یک جلد از آثارشان بسنده کرد؛ بلکه نیاز است که زندگی آنان به طور کامل مطالعه گردد، تا چگونگی انقلاب فکریشان و انگیزه‌ها و عوامل آن کاملاً شناخته شود. برای مثال، آیت الله سید ابوالفضل برقی قمی، کتابی دارد با عنوان *درسی از ولایت* که آن را در اوایل دوران تکامل فکری‌اش به رشته تحریر درآورده است. او در این کتاب به بحث درباره ائمه و ادعای شیعه درباره ولایت و امامتِ بلافصلِ ایشان پس از پیامبر خدا پرداخته است. او عدد ائمه را دوازده نفر دانسته و بر وجود و حیات محمد بن حسن عسگری، به عنوان دوازدهمین امام، صحه گذاشته و آن را پذیرفته است. اما چند سال بعد، کتابی با نام *تحقیق علمی در احادیث مهدی* می‌نویسد و نتایج پژوهش‌هایش را در اختیار خواننده قرار می‌دهد، که حاکی از جعلی و دروغ بودن تمام احادیث، اخبار و گزاره‌های تاریخی مرتبط با ولادت و وجود امام زمان است. از این مثال و موارد مشابه دیگر، چنین برمی‌آید که اطلاع از حوادث و رویدادهای زندگی موحدین و مطالعه مجموعه آثار آنان، با در نظر گرفتن تقدم و تأخر نگارش آنها، بهترین راه برای آگاهی از سیر تحول اندیشه و آثار ایشان است.

امید است آثار این بزرگواران و تلاش‌های متولیان نشر آنها، زمینه‌ای برای بازگشت به مسیر امن الهی و عبادت خالصانه خالق باشد. تا اینکه خداوند بزرگ، این مختصر را موجب بخشش گناهان و لغزش‌های ما قرار دهد و روح آن عزیزان را در جوار مهر و بخشش خود گیرد.

سخن نخست

اسرار هزارساله، یکی از آثار پیشرو در زمینه نقد عقاید خرافی و بدعت‌آمیز شیعه است؛ کتابچه‌ای که با همه کوچکی و اختصارش، بنیان‌های فکری و عقیدتی جامعه خرافه‌زده ایران را چنان بر هم ریخت که افراد و گروه‌های مختلف بارها در صدد پاسخ به آن برآمدند، و حتی کتابی مثل «کشف الاسرار» روح الله خمینی نیز نتوانست آبروی رفته را بازگرداند. این نکته نشان می‌دهد که خانه خرافات شیعه، چنان پوشالی و سست است که حتی با یک جزوه کوچک نیز می‌توان آن را به تزلزل درآورد؛ همین حقیقت بود که باعث شد تا کارشناسان مجموعه موحدین، در صدد انتشار مجدد آن برآیند.

با توجه به مطالب ارائه شده در کتاب، لازم است نکته‌ای به اطلاع خوانندگان

محترم برسد:

نویسنده کتاب - علی اکبر حکمی‌زاده - همچون دیگر موحدین شیعه، یک سیر تطور فکری را طی کرده است؛ بدین معنا که ابتدا شیعه خرافی بوده و سپس به توحید و حقانیت روی آورده است؛ لذا ممکن است در لابلای مطالب این کتاب نکاتی به چشم آید که با اعتقادات ناب و خالص یکتاپرستانه، هماهنگی تمام عیار نداشته باشد؛ به قول قدما: «طابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ» نباشد. علت این امر نیز، همان گونه که در مقدمه مجموعه موحدین ذکر شد، تحول تدریجی این بزرگمردان بوده است. به این دلیل، نمی‌توان از آنان انتظار داشت که اندیشه‌شان از آغاز موحدانه باشد؛ چرا که تدریج در توحید، ذات دعوت دینی است؛ چنان که اسلام عزیز نیز در طول بیست و سه سال کامل شد. بنابراین اگر خواننده گرامی، مطلبی خواند که آن را منطبق بر عقیده پاک و ناب ندید، شایسته است که این حقیقت را در مورد آن لحاظ نماید.

نکته دیگر اینکه، شاید به جرئت بتوان حکمی زاده را یکی از نویسندگان مؤثر و در عین حال، ناشناخته معاصر دانست؛ از این رو، مناسب دیدیم تا در آغاز کتاب، زندگینامه وی را به نقل از منابع مختلف ذکر کنیم، تا هم شخصیت‌های اثرگذار بر وی شناخته شوند و هم تأثیر کتابش بر جامعه عوام ایران و قشر تحصیلکرده مشخص گردد.

به منظور آماده سازی کتاب برای چاپ، تمام متن از نو بازخوانی شد. در این روند، نثر و انشای کتاب، به دلیل حفظ سبک نویسنده، کاملاً دست‌نخورده باقی ماند؛ اما تغییر در رسم‌الخط کتاب با هدف روان کردن نثر آن برای خواننده امروزی، اجتناب‌ناپذیر بود؛ لذا متن کتاب از لحاظ ظاهری با شیوه خط فرهنگستان زبان فارسی یکسان گردیده و تلاش شده است تا با استفاده از علائم ویرایشی، مطالعه کتاب تسهیل گردد. امید است خوانندگان محترم و فهیم، با اندیشه‌ای به دور از تعصب و جزمیت، درباره مطالب ارائه شده بیندیشند و پوینده راه حقیقت و توحید باشند.

زندگینامه مؤلف

«علی اکبر حکمی زاده» در شهر قم در خانواده‌ای متدین چشم به جهان گشود. پدرش شیخ مهدی قمی پایین شهری، از بارزترین علمای شهر قم در زمان خودش بود و هنگامی که مرجع بزرگ شیعه، آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری (که حوزه علمیه را در سال ۱۳۴۰ ق بنیان نهاد) از اراک به قم نقل مکان کرد، از او به شایستگی استقبال کرد. همچنین شیخ مهدی قمی داماد آیت‌الله ابوالحسن طالقانی، پدر روحانی مبارز و مشهور آیت‌الله سید محمود طالقانی است، یعنی «حکمی زاده» پسرخواهر آیت‌الله طالقانی بوده است.

علی اکبر حکمی زاده در این جو علمی در شهر قم نشو و نما یافت و زندگی‌اش را به عنوان طلبه علوم دینی آغاز کرد. او در این راه، گام‌های مهمی پیمود؛ به گونه‌ای که حاشیه‌ای بر کتاب «الكفاية في أصول الفقه» آخوند خراسانی نوشت؛ کتابی که آخرین کتاب اصولی است که در مرحله سطح تدریس می‌شود. بدین ترتیب، حکمی زاده در زمره علمای مقلد مذهب تشیع درآمد و لباس روحانی بر تن کرد؛ حتی در مجالس عزاداری به مرثیه‌خوانی پرداخت. برخی او را از خطیبان سخنور و مرثیه‌خوانان خوب به شمار آورده‌اند.

چنین می‌نماید که حکمی زاده از همان آغاز تعلیماتش، شخصیتی نافذ و تأثیرگذار و - تا حدودی - از تفکرات احمد کسروی متأثر بوده است. از اینجا بود که گام به گام از رویه تقلیدی به سوی عقلانیتی عصری تحول یافت. با وجود این، او هیچ‌گاه به مرز الحاد و انکار اساس دین نرسید؛ بلکه بر اساس اسلام ماند و به انتقاد از بیشتر عقاید و اعمال شیعیان - که به اسم دین رواج یافته بود - پرداخت و از سیاست‌های غربی‌سازی رضاخان دفاع کرد. او خودش را خلع لباس کرد، سپس رساله‌ای نوشت که با آن مشهور شد، یعنی

«اسرار هزار ساله». او این رساله را در سال ۱۳۲۲ هـ.ش (مطابق با سال ۱۳۶۳ق) به شکل مقالات بلند در مجله «پرچم» منتشر کرد و در آن، با نقدی گزنده و پرطعن، بسیاری از عقاید و اعمال رایج میان شیعیان امامی را مورد نقد شدید قرار داد.

با این رساله، او حرکتی در میان جامعه دینداران به راه انداخت؛ حرکتی که دو تن از بزرگان شیعه در زمان خودش را نشانه رفته بود: آیت الله خالصی زاده و آیت الله خمینی. میرزا علی اکبر، طلبه ای معمم بود که مدتی هم با «آقای بُدلا» و «آقای طالقانی» در همین مدرسه هم حجره بودند. وی گاهی به تهران می رفت و در جلسات تبلیغی ای که در منزل عباسقلی بازرگان برگزار می شد، و آن جلسات را آقا سید ابوالحسن طالقانی اداره می کرد، شرکت می کرد. آن زمان، شیخ مهدی در مدرسه رضویه، روضه مفصلی برگزار می کرد که آیت الله حائری هم شرکت می کرد و همین شیخ علی اکبر هم آنجا منبر می رفت و روضه می خواند.

پیش از آن که وی کتاب اسرار هزار ساله را بنویسد، کتابچه ها و مقالاتی حاوی نوعی گرایش نوین نسبت به دین و احکام دینی می نوشت؛ از جمله: کتاب «راه نجات از آفات تمدن عصر حاضر» که از طرف کتابخانه علمیة اسلامیة منتشر شد. این کتاب، درباره آثار و مضرات دخانیات، انواع افیون ها و مشروبات الکلی نوشته شد. پشت همین کتابچه، چند اثر دیگر مؤلف به این شرح معرفی شده است: **دستور ازدواج، آئین پاک و حاشیه بر کفایه** که این آخری به وضوح نشان از تحصیلات دینی او دارد. در معرفی آن آمده است: این کتاب بیان می کند که حل مشکلات و برخی ایرادات کفایه با مختصرترین عبارت و نگارش در زمینه اصول بهداشتی و تطبیق آن با برخی احکام، مد نظر وی بوده است. یک شماره از نامه ماهانه **همایون** تحت عنوان «دین و دنیا» با قید اینکه نویسنده آن، علی اکبر حکمی زاده و ناشرش محمد همایون پور بوده، مربوط به مهرماه ۱۳۱۷ شمسی است و تماماً درباره همین مسائل بهداشتی و تطبیق آن با اسلام می باشد و در واقع شبیه چیزی است که بعدها توسط مهندس بازرگان تحت عنوان **مطهرات در**

اسلام نوشته شد. همچنین به خاطر حضور وی بود که مقالاتی درباره اصلاح دین، اصلاح منبر و روضه خوانی و نیز مقالاتی در زمینه اتحاد مسلمین از آیت الله سید مصطفی خوانساری و آقای بدلا در نشریه همایون چاپ شد. با این حال، وی به مرور مسیر خود را از اصلاح طلبی در مذهب، تا انکار ارزش‌ها و اعتقادات شیعه پیش برد و پس از شهریور ۱۳۲۰ که احساس می‌کرد با فزونی قدرت روحانیون، بار دیگر امیدهای وی برای اصلاحات از میان رفته است، به مخالفت با شیعه و روحانیون پرداخت.

حکمی‌زاده کتاب اسرار هزارساله را به عنوان حلقه‌ای از حلقه‌های فعالیت علیه خرافات و بدعت‌های مذهب شیعه و بیشتر در دفاع از اسلام ناب تألیف کرد. این اقدام، حرکتی بود که از دوره رضاشاه آغاز شده و کسانی چون سید اسدالله خرقانی، شریعت سنگلجی و سپس خود کسروی و جمع کثیری دیگر مروج و پیگیر آن بودند. این کتاب و شیعه‌گری کسروی، پس از سفر حاج آقا حسین قمی در سال ۱۳۲۲ شمسی به ایران نوشته شد؛ زیرا سفر یاد شده، همراه با سر و صدای فراوان و استقبالی گسترده بود و نوید بازگشت تشیع سنتی به جامعه جدید را می‌داد. کتاب یاد شده در شهریور و مهر ۱۳۲۲ تألیف شد و همراه با شماره ۱۲ نشریه پرچم متعلق به کسروی در ۱۵ مهر همان سال انتشار یافت.

علی اکبر حکمی‌زاده از سال‌ها پیش از آن، از حوالی سال ۱۳۱۲ با همراهی جمعی از طلابی که متأثر از نهضت اصلاح دینی بودند، در انتشار مجله همایون تلاش می‌کرد. این مجله از سال ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۴ جمعاً ده شماره در قم منتشر شد. پیش از انتشار آن، مجله پیمان، خبر انتشار و تبلیغ آن را چاپ کرده بود و این از ارتباط آنان خبر می‌داد. همین‌طور در مقاله «بت‌پرستی» در نشریه همایون مقاله‌ای با موضوع نفی زیارت قبور ائمه شیعه نوشته شده بود.

حکمی‌زاده ضمن یادداشتی روی کتابش نوشته بود: «پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند، تنها به قاضی رفته‌اند و دیگران هم، یا جرأت نداشته‌اند در برابر

سخنی بگویند و یا اطلاع. اینک من می‌گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده‌اید، نود و پنج درصدش گمراهی است و برای اثباتش حاضرم».

مؤلف که کارش در این اثر نقد عقاید رایج دینی و مذهبی بوده و سیزده پرسش هم در آغاز مطرح کرده، در عمل کتابچه خود را که جمعاً مشتمل بر ۳۶ صفحه است، در شش گفتار تدوین کرده است: گفتار یکم: خدا، گفتار دوم: امامت، گفتار سوم: روحانی، گفتار چهارم: حکومت، گفتار پنجم: قانون و گفتار ششم: حدیث.

اهمیت «اسرار هزار ساله» در قیاس با «شیعه‌گری»، کسروی که تقریباً همزمان انتشار یافتند، در آن بود که وی فرزند یکی از مقدس‌ترین چهره‌های روحانیت در قم بود. به علاوه، جد مادری او هم آیت الله سید ابوالحسن طالقانی بود و به همین دلیل، لازم بود به مطالب وی پاسخی داده شود. بدلا در خاطرات خود می‌گوید: «پس از انتشار این کتاب، کسانی تصمیم گرفتند تا به آن پاسخ دهند. در این باره کارهای متفاوتی هم انجام شد که وافی به مقصود نبود و حتی برخی از جواب‌ها مناسب نمی‌نمود. به نظر وی یکی از این جواب‌ها از آن آیت الله شیخ محمد خالصی زاده بود که آن پاسخ را علما نمی‌پسندیدند». آقای شیخ مهدی حائری از طرف علمای قم، از آقای بدلا خواست تا به کاشان رفته و آقای خالصی زاده را از انتشار جوابیه‌اش به اسرار هزار ساله منصرف کند. آقای بدلا به کاشان می‌رود، با خالصی ملاقات کرده و درخواست علما را با وی مطرح می‌کند و انتقاداتی را که علما به آن جوابیه نوشته‌اند، به او نشان می‌دهد و ایشان را قانع می‌کند تا جوابیه‌ای که چاپ کرده، جمع‌آوری شود. این امر، همراه با این وعده است که خود حوزه علمیه، جوابی قانع‌کننده برای کتاب «اسرار هزار ساله» بنویسد.

تصمیم حوزه برای نگارش جوابیه، منجر به تألیف کتاب کشف‌الأسرار توسط خمینی شد. به نظر می‌رسد که جمعی از علمای قم، به همراه خمینی، که آن زمان استاد فلسفه بود، گرد هم آمده و برنامه‌ای برای تدوین اثری جامع در نقد کتاب اسرار هزار ساله

طراحی کردند؛ کتابی که تنها ۳۸ صفحه داشت و یک نفر به تنهایی نوشته بود. و اینک لشگری از - به اصطلاح - علما گرد هم آمده بودند تا جوانب آن را بدهند. حرکت خمینی برای تألیف «کشف الاسرار» نخستین فعالیت آشکار و عمومی اوست که چند ماه پس از انتشار کتاب اسرار هزارساله، در سال ۱۳۲۳ هجری شمسی گویا در ظرف چهل روز تألیف شد. خمینی به توصیه جمعی از شاگردان خود مصمم شد تا در این زمینه کتابی تألیف کند. احساس او این بود که پس از آن که زمینه برای بازگشت دین و روحانیت فراهم شده، کسانی که نسبت به اصلاحات دینی امیدی داشتند، در صدد برآمدند تا به نبرد با خرافات شیعه برخیزند. اقدام حکمی زاده، که سابقه طلبگی داشت، یکی از حلقه‌های همین تحول بود.

در زمان انتشار مجله همایون، حکمی زاده یک روحانی روشنفکر و اصلاح طلب بود و مقالات وی در عرصه‌های مختلف، با هدف اصلاح اوضاع دینی دنبال می‌شد. برای مثال وقتی از اصلاح منبر و روضه‌خوانی صحبت می‌شد، وی در این باره پای می‌فشرد که:

«اکنون کار به جایی رسیده است که هر دروغی را در برابر ده هزار چشم بدون هیچ ترسی می‌گویند و کسی هم نیست که کوچک‌ترین اعتراضی بکند»،
و افزود:

«البته گریه کردن خوب است، ولی نه آن طور که همه چیز را فدای آن کنند»،
و بعد توصیه می‌کرد که:

«در هر شهری علمای آن، جلسه‌هایی هفتگی یا ماهانه تشکیل دهند و همه اهل منبر را جمع نمایند و برای اصلاح و انتظام آن وظائف و مقرراتی معین کنند». او در این جزوه، هدف نگارش را زدودن انحرافات از جامعه دینی دانسته و با اشاره به رفتار و اعتقاد دوگانه مردم ایران، تحریفاتی را که در دین صورت گرفته بیان می‌کند.

این جزوه، شرح تفصیلی سیزده پرسشی است که در آغاز ۱۳۲۲ شمسی برای روحانیون و علمای دینی فرستاده بود؛ ولی پاسخی دریافت نکرده بود.

در مورد علت نام‌گذاری جزوه به این نام، حکمی‌زاده چنین بیان می‌کند: «می‌گویید: هر که را اسرار حق آموختند، مهر کردند و زبانش دوختند. می‌گویم: این چگونه اسراری است که تنها به مردمان زود باور و بی‌سواد حق دارید بگویید و نشان دهید؛ ولی پای مردمان دقیق و کنجکاو که به میان می‌آید، انگار جزء اسرار می‌شود؟ اگر سرّ است به هیچ کس نباید گفت و اگر نیست، باری، یک بار آن را در چنین مجلسی آشکار کنید».

حکمی‌زاده در اثر فشارها و سختگیری‌های حوزه قم، خود را خلع لباس نمود و باقی عمر را به کار تجارت پرداخت و در آن مهارت یافت. او بقیه عمرش را دور از مناقشات دینی و به صورت گمنام زندگی کرد تا اینکه در ۱۱ مهرماه سال ۱۳۶۶ شمسی در تهران وفات یافت و در بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

توضیحاتی کوتاه پیرامون اسرار هزار ساله^۱

توقیف دو هفته نامه پرچم بالاخره در ۲۷ اسفند ۱۳۲۲ پایان می‌یابد اما در این میان، باید به جزوهای اشاره کرد که به صورت ضمیمه شماره ۱۲ پرچم دو هفتگی انتشار یافت و چه بسا در توقیف دو هفته نامه در ۱۵ مهر ۱۳۲۲ (۸ شوال ۱۳۶۲) بی‌اثر نبوده باشد. آن جزوه، *اسرار هزار ساله* است. جزوه یا کتابچه‌ای در ۳۶ صفحه از علی اکبر حکمی‌زاده، فرزند یکی از روحانیون قم. او خود هم زمانی در لباس طلاب و اهل علم زندگی کرده و تحصیلات قدیم را به پایان رسانده است؛ در ۱۳۱۲ در قم، ماهنامه‌ای هم به نام همایون انتشار می‌داده که یک سالی دوام آورده و از مسایل دینی به لحن تازه‌ای سخن می‌گفته. در این ماهنامه، مقاله‌ای هم از کسروی به چاپ رسیده است (درباره او نگاه کنید به: محمد تقی حاج بوشهری: «از کشف الأسرار تا اسرار هزار ساله»، چشم انداز، شماره ۶، ۱۳۶۸، ۱۴ تا ۲۶). اکنون که حاج سید حسین قمی به تهران می‌آید و همه جا از او پذیرایی می‌کند، حکمی‌زاده قلم به دست گرفته است، اسرار هزار ساله را نوشته است که عنوان فرعی آن چنین است: «دعوت از پیشوایان دینی کنونی ایران و سخنرانان و نویسندگان و جمعیت‌های طرفدار آن». این جزوه در چاپخانه پیمان که به باهماد آزادگان تعلق دارد به چاپ رسیده است. دفتر پرچم، که آن زمان روزنامه ارگان باهماد آزادگان بود، در پشت جلد این جزوه، چنین توضیح داده است: «چون آقای حکمی‌زاده به پیمان و راه آن نزدیک بوده‌اند و این کتابشان از آن راه دور نیست، با پرچم به چاپ رسیده». اسرار هزار ساله با شماره ۱۲ پرچم به چاپ رسیده است و ناشر درباره آن توضیح می‌دهد که: «بهای این کتاب، پنج ریال است و چون بیش از این برای خود ما تمام شده،

۱- گزیده از کتاب قتل کسروی، نوشته ناصر پاکدامن، چاپ دوم، ص: ۱۰۳ و ۱۰۴، انتشارات فروغ: آلمان.

دیگر هیچ مجانی داده نمی‌شود. جای فروش نشانی بالا [خواروبارفروشی رضوی در عشرت آباد، برابر کارپردازی لشکر ۲] و کتابخانه ابن سینا و دفتر پرچم». این جزوه در واقع شرح و تفصیلی است که حکمی‌زاده درباره ۱۳ پرسشی نوشته است که در آغاز سال ۱۳۲۲ برای «روحانیان و اهل اطلاع» فرستاده و پاسخ خواسته است اما پاسخی نیامده و انجمن تبلیغات اسلامی هم که ۳۱ اردیبهشت ۱۳۲۲ نوشته که پاسخ می‌دهیم، [ولی] همچنان خاموش مانده است. پس حکمی‌زاده بر آن شده است که آن پرسش‌های سیزده‌گانه را با کمی تغییر همراه با توضیحاتی در جزوه‌ای منتشر کند.

مقدمه^۱

چنان که می‌دانیم پیشوایان دینی ما آنچه تاکنون گفته‌اند و نوشته‌اند تنها به قاضی رفته‌اند و دیگران هم یا جرأت نداشته‌اند در برابر [آن] سخنی بگویند و یا اطلاع [نداشته‌اند] و اگر هم گاهی یک نفر دلسوز و بااطلاعی پیدا شده و خواسته سخنی بگوید، از هر راه توانسته‌اند صدای او را خفه کرده‌اند و حال آنکه اگر کسی راستی به خود اطمینان دارد، نه تنها از پیدا شدن حریف باکی ندارد، بلکه خود در پی آن است؛ زیرا یک پهلوان اگرچه قرن‌ها در میدان خالی رجز خوانده باشد و یا میلیون‌ها کتاب را از رجزخوانی پر کرده باشد، تا با حریفی روبرو نشود دیگران نمی‌توانند درست بفهمند چه کاره است.

اینک من می‌گویم این چیزی را که شما دین نام نهاده‌اید نود و پنج در صدش گمراهی است و برای اثباتش هم حاضریم؛ ولی چنان که گفتیم یک مدعی هر چه هم درست بگوید تا گفتگوی خود را با طرف در یکجا تمام نکند، دقیق‌ترین قاضیان هم نمی‌توانند درست قضاوت کنند چه رسد به توده. حال اگر شما راستی به گفته‌های خود اطمینان دارید بیایید تا این گفتگو را در یک کتاب تمام کنیم و به قضاوت عامه واگذاریم شاید بفرمایید که ما چیزی است در تصرف داریم و هر کس هم حرفی دارد، خودش برود ثابت کند؛ ولی باید دانست که آن سد استواری که در جلو افکار توده گذاشته شده بود و شما هم در پناه آن بودید، شکسته شد و اکنون جز دلیل و منطق چیزی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد. اگر دارید که چه بهتر، وگرنه دیگر با سکوت و تکفیر و یا فاسدالعقیده خواندن و استکان آب کشیدن نمی‌توان جلو سیل احساسات مردم ایستاد. اکنون یا جواب یا استعفا.

حکمی زاده

۱- نوشته زیر به قلم حکمی‌زاده در سال ۱۳۲۲ در مجله پرچم چاپ شد و یک کپی از نسخه قدیمی توسط یکی از خوانندگان تلاش در اختیار ما قرار داده شد. با توجه به اینکه بسیاری از مباحثی که در این جزوه مطرح شده امروز نیز در جامعه ما مورد بحث و جدال نظری است و می‌تواند مورد توجه علاقمندان قرار گیرد، تصمیم به درج آن گرفتیم.

از ماست که بر ماست

یک تن یا یک توده وقتی می‌تواند به جایی برسد که راهش روشن و مقصدش معین باشد؛ ولی مردمی که از یک طرف قانون می‌گذارند و از طرف دیگر می‌گویند این قانون‌ها بدعت است، کسانی که از یک طرف می‌گویند مال دولت و پول بانک حرام است و از طرف دیگر برای گرفتن همان مال بر سر و شانه هم بالا می‌روند، توده‌ای که از یک طرف می‌گویند قانونگذاری فتوا تنها حق مجتهد است و از طرف دیگر می‌گویند رأی دادن به کسانی که با بودن مجتهد قانون می‌گذارند واجب است، چنین توده به جایی نخواهد رسید؛ نخواهد رسید تا راه ما همین است وضع ما هم چنین است.

بسیاری از نویسندگان ما برای اینکه مردم را از خود نرنجانند و زمینه انتخاب یا فروش روزنامه‌شان بر هم نخورد، هر نقصی در توده ببینند گناهِش را به گردن دولت می‌اندازند؛ و حال آنکه دولت کسی جز خود مردم نیست. اگر توده راستی چیزی را بخواهد دولت چه کاره است؟ رضاشاه با همه نیرو و نفوذش خواست یک چادر دست‌وپاگیر را از ایران بردارد، نتوانست؛ پس چگونه ممکن است دولت کنونی بتواند در برابر اراده توده- آن هم اراده اصلاح- بایستد.

این همه مردم از رشوه‌خواری ادارات فریاد می‌زنند، ولی می‌بینیم همانها هنگامی که به اداره‌ای می‌روند، پیش از آنکه کارمند مربوط سخنی بگوید، به زبان بی‌زبانی می‌فهمانند که ما برای دادن حق و حساب حاضریم. این همه از وظیفه‌شناسی کارمندان گله می‌کنند، ولی می‌بینیم اگر رئیسی در خواستن وظیفه از زیردستانش پافشاری کند، او را بدجنس یا مردم‌آزار یا خشک می‌خوانند.

ما یک مأمور یا یک رئیس یا فرمانده را وقتی خوب می‌شماریم که چشم خود را بر هم گذارد و خطای دیگران را ندیده بگیرد؛ یک بازاری را وقتی خوب می‌دانیم که عرقچینی بر سر و تسبیحی بر دست و جامه بلند بر تن داشته باشد و به چیزهای دیگرش

کار نداریم؛ یک ملا را وقتی خوب می‌شماریم که خود را به شاه‌سیم بزند و با هر چیز تازه‌ای مخالفت کند؛ یک روزنامه را وقتی خوب می‌دانیم که هرچه می‌تواند به حق یا ناحق بدگویی کند. ایرانیان، با تعارف و ماستمالی کار درست نمی‌شود، تا ما چنینیم، وضع ما هم همین است.

۶ پرسش

- ۱- آیا ایرانیان در زمان رضاشاه آسوده‌تر بودند یا پیش از او؟
- ۲- آیا ادارات و نظام ایران را رضاشاه خراب کرد یا از پیش خراب بوده است؟
- ۳- آیا دخالت رضاشاه در کار انتخابات بجا بود یا بیجا؟
- ۴- آیا باعث این ضعف تقوا و ایمان کنونی، رضاشاه بوده یا علت دیگر داشته است؟
- ۵- اگر رضاشاه در برابر متفقین ایستادگی و جنگ می‌کرد بهتر بود یا ترک مقاومت؟
- ۶- رضاشاه با همه نیکی‌ها و بدی‌هایی که داشت، روی هم چگونه پادشاهی بود؟

به نام خدا

اسرار هزارساله

بیش از هزار سال است که پیشوایان و زمامداران ما دین را بازیچه یا وسیلهٔ پیش بردن غرض‌های سیاسی و شخصی خود گردانیده‌اند. از این رو، دینی که امروز به دست ما رسیده، یک آش شله‌قلمکاری از آب درآمده که هر چیزش از یک جاست و از دین چیزی که دارد همان /سم است. توحید و تقوا که حقیقت دین است، از میان رفته؛ شخص‌پرستی و دروغ‌سازی جای آن را گرفته؛ دین که خود یک راهنمای خدایی است اکنون در جلو راه خدا و زندگی سدی شده و همین نبودنِ راه، خود باعث پیدا شدن این همه کوره راه گردیده.

چه شد که اسلام در نیم قرن، نیمی از جهان را گرفت، ولی در سیزده قرن همواره رو به پستی و اختلاف رفت تا به وضع کنونی رسید؟ چرا به همین کشورهای کنونی دنیا که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم هر ملتی هر اندازه دیندارتر است، به همان نسبت در زندگی عقب‌تر است؟ این نیست جز برای اینکه دین در همه جا حقیقت خود را از دست داده و اکنون دکانی برای استفادهٔ پیشوایان و آلتی برای مردم‌فریبیِ این و آن شده.

حال ما اگر بخواهیم راستی به دین خدمتی کنیم، چاره‌ای جز این نیست که اول این دروغ‌ها یا زباله‌های هزارساله را از جلو برداریم تا راه روشن شود؛ وگرنه با این تبلیغ‌های خنک و خالی از حقیقت، مردم به چنین دینی رو نخواهند آورد؛ و اگر هم بیاورند، مانند همان پیش‌افتادگان، برای استفاده و مردم‌فریبی است؛ و اگر هم راستی پابند شوند، مانند همین به‌دام‌افتادگان، از روی نادانی و چنان که خواهیم دید، برای آنان، اول گرفتاری است.

راست است که بیدار کردن چنین مردمی هم که عقل و بلکه حس خود را زیر پا، و

پرده‌های عادت و تقلید را بر چشم نهاده‌اند، و ایستادگی در برابر چنان دیکتاتورهایی که کسی حق ندارد به کفش آنها بگوید کفشک دشوار است، ولی چاره چیست؟

اینجا پای میلیون‌ها مردم آن هم برای دوره‌های بسیار در کار است، که چه کاری است بهتر از این که ما بکوشیم تا این بندهای گرانی را که مردم ندانسته به دست و پای خود انداخته‌اند پاره کنیم. دیگران اگر در هزار سال و با آن همه تبلیغ مردم را به این روز انداختند، ما می‌توانیم با هزار یک آن [= یک‌هزارم آن] صد برابر پیش رویم؛ چرا که آنها این کار را برای مردم‌فریبی و ریاست می‌کنند، ولی در اینجا هیچ نظری جز دلسوزی و حق‌پرستی در کار نیست؛ و از این رو، خدا هم خود پشتیبانش خواهد بود.

اینک من به سهم خود دربارهٔ چند موضوع مهم که بیشتر باعث گرفتاری ایرانیان شده، آنچه را که پس از کوشش‌های زیاد به دست آورده‌ام، می‌نویسم و امیدوارم که خوانندگان هم با نظر حقیقت‌جویی آن را بخوانند؛ اگر ایرادی دارند یادآوری کنند، وگرنه از هر راهی مناسب بدانند در پیشرفت این منظور بکوشند.

گفتار یکم: خدا

دین امروز ما می‌گوید خدای یکی است ولی در عمل پا را از شرک هم بالاتر نهاده. اسم خدایی را به او داده ولی اختیارات آن را میان امامان و امامزادگان به نسبت شهرت تقسیم کرده. اگر کسی به خدا هرگونه زبان درازی کند، ندیده‌ایم کسی به جلوگیری برخیزد. خیام و دیگران که آن همه بی‌ادبی به خدا کرده‌اند، باز هم فیلسوفند و بزرگ و کتاب‌هاشان هم می‌دانید که کجاها رفته، ولی اگر کسی بگوید گنبدپرستی همان بت‌پرستی است که آن همه اسلام با آن جنگید، می‌گویند عقیده‌اش فاسد است و فکرش مسموم.

در زیارت جامعه کبیره، که به گفته مجلسی بهترین زیارات جامعه است، از جهت متن و سند و فصاحت و معجزات هم برای آن نقل کرده‌اند، شما می‌خوانید: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ، وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ إِلَيْكُمْ، بِكُمْ فَتَحَ اللَّهُ وَبِكُمْ يَخْتِمُ اللَّهُ ... وَبِكُمْ يُنَزِّلُ اللَّهُ الْغَيْثَ مِنَ السَّمَاءِ ...»^(۱). اگر این شرک نیست پس دیگر شرکی در دنیا نخواهد بود. در کتاب کافی، که یکی از آن چهار کتاب معتبر است، می‌نویسد: «خدا عالم را آفرید و

۱- ترجمه کامل این بخش از دعا بدین شرح است: [ای ائمه،] پدرم و مادرم و جانم و خانواده‌ام و مالم فدای شما. هر که خدا را خواست به وسیله شما آغاز کرد، و هر که او را یکتا و بی‌همتا شناخت از ناحیه شما آن را پذیرفت، و هر که آهنگ او کرد به وسیله شما توجیه شد. ای سروران من، ثنای شما را به شمارش نمی‌آورم، و با زبان مدح، به کُنه عظمت شما و از طریق وصف به قدر و منزلت شما نمی‌رسم، و شما نور اخیار، و هادیان ابرار، و حجت‌های خدای جبارید. خدا به شما آغاز کرده است، و به شما پایان می‌بخشد، و به یمن وجود شما باران را فرو می‌بارد، و آسمان را از سقوط به زمین بدون اذنش باز می‌دارد. (ویراستار)

اختیار آن را به محمد و علی و فاطمه وا گذاشت»، ولی بعدها -چنان که می‌دانید- به این شماره افزوده شده، تا امروز که در کمتر شهر و دهی است یک یا چند بتخانه برپا نباشد. شاید بگویید اینها بت پرستی نیست؛ می‌گویم پس اول بت پرستی را معنا کنید تا گفتگو تمام شود. قرآن می‌گوید: «آنان که جز از خدا [را] ولی گرفته‌اند، می‌گویند ما آنها را نمی‌پرستیم مگر آنکه ما را به خدا نزدیک کنند»^(۱). آنچه از این آیه و آیات بسیار دیگر به دست می‌آید، [این است که:]: شرک عبارت است «از خواستن کار خدایی از غیر خدا با فروتنی در برابر آن»؛ حال اگر شما این معنا را می‌پذیرید که چه بهتر و گرنه خودتان آن را معنا کنید تا ببینیم آن شرکی که بیست و سه سال اسلام با آن جنگید چیست؟ شما که در مسائل نیشغولی آن طور موشکافی می‌کنید، چه شد که موضوعی را به این بزرگی ندیده گرفتید؟ قرآن و تاریخ اسلام کم و بیش نود درصدش جنگ با شرک است؛ ولی آن را به یک بار فراموش کردید، و در عوض، مردم را به چیزهایی سرگرم نمودید که کوچک‌ترین دردی را از دنیا و آخرت دوا نمی‌کند.

من راستی خنده‌ام می‌گیرد وقتی می‌بینم این مردم خود را به اسلام می‌بندند و یا از آن طرفداری می‌کنند. یک پایه مهم اسلام، توحید است؛ شما از همین توحید چه بهره‌ای دارید؟ اگر یک مادی تمام ادعای توحید کند، خیلی به حقیقت نزدیک‌تر است؛ زیرا او همه عالم را پیرو یک نظام ثابت می‌داند، ولی شما هزاران سنگ و چوب قبر و صاحب قبر را دست اندرکار می‌دانید.

قرآن در چند جا می‌گوید: خود پیغمبر غیب نمی‌داند؛ در چند جا می‌گوید: او هم بشری است مانند دیگران، جز اینکه به او وحی می‌شود؛ و می‌گوید: او مالک سود و زیان خود نیست^(۲)؛ ولی شما برای امامزاده داود هم حاضر نیستید اینها را بپذیرید. ابن مکتوم،

۱- ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳].

۲- ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

از اصحاب خاص پیغمبر، کور بود؛ نه او بینایی خود را از پیغمبر خواست و نه پیغمبر چنین کاری کرد. عقیل، برادر علی، کور بود؛ نه این به برادر خود دخیل بست و نه او عقیل را به چنین حاجتی رسانید؛ ولی شما می‌گویید تربت امام، «شفای هر درد و امان از هر بلایی است». نه راستی، شما در این سخن اگر شوخی می‌کنید، که دین خدا و جان مردم شوخی‌بردار نیست؛ و اگر جدی می‌گویید، پس چرا معطلید؟ بگویید همه این بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها و دانشکده‌های طب و داروسازی را برچینند. اگر بگویید عقیده لازم است، چاره آن هم آسان است؛ شما خودتان که عقیده دارید، این کار را درباره خود بکنید؛ دیگران هم وقتی دیدند، عقیده پیدا خواهند کرد و در نتیجه، هم مردم ایمان می‌آورند و هم دنیا از چنگ این بیماری‌ها و این خرج‌ها آسوده می‌شود.

شما خود می‌گویید برای هیچ کس نباید قبر ساخته شود؛ چنان که در همان کتاب کافی چند حدیث از پیغمبر و امام آمده که وصیت کرده‌اند قبر ما را چهار انگشت از زمین بالا آورید و در بعضی هم می‌گوید چهار انگشت بالا آورید و روی آن آب بپاشید که معلوم است این بلندی چهار انگشت هم برای این است که پس از ریختن آب و گذشتن زمان، مساوی زمین شود؛ چنان که در جای دیگر هم هست که قبر پیغمبر و صحابه مساوی زمین بود و نیز این حدیث در خیلی جاها آمده که علی گفت: «امر می‌کنم تو را به چیزی که پیغمبر مرا امر کرده، به اینکه هر قبری دیدی از زمین بلند است، آن را مساوی زمین کن و هر تمثالی دیدی آنرا محو کن». اکنون باید پرسید که شما با داشتن چنین دستورهایی که بعضش در اینجا گفته شد چگونه به خود اجازه می‌دهید این همه گنبد و بارگاه برپا شود؟

می‌گویند: بزرگان دین کم از سرباز گمنام یا فردوسی نیستند؛ پس چرا دیگران قبر آنها را می‌سازند؟ می‌گویم: شما که مقلد دیگران نیستید؛ آنها هر چه می‌خواهند بکنند؛ شما این همه نهی را که در این باره رسیده چه خواهید کرد؟ و به علاوه، احترام غیر از عبادت است؛ شما قبر را باب‌الحوائج می‌خوانید و برای آن زیارت جامعه کبیره که سراپا شرک

است. می‌خوانید شما بر خاک قبر سجده می‌کنید؛ با این حال، کار خود را با آنان در یک ردیف می‌آورید؟

می‌گویید: اگر کسی به حاکم شهری کار داشته باشد، اول باید دربان را ببیند. آیا خدای عالم به قدر یک حاکمی نیست؟ می‌گوییم: اشتباه شما در همین جاست که گمان می‌کنید خدا مانند شاهی است که خود نمی‌تواند به کارهایش رسد؛ ناچار وزیر می‌گیرد؛ و یا مانند آخوند مکتب است که وقتی شاگرد را به فلک بست، خیلی می‌زند، مگر اینکه دیگری بیاید و میانجیگری کند؛ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا.

دین امروز ما می‌گوید: دوم از اصول دین عدل است؛ ولی مانند گندم‌نمایانِ جوفروش خدایی را که در عمل به ما نشان می‌دهد، می‌بینیم خیلی ستمکار و کارهایش خیلی کودکانه است؛ زیرا این خدا گاهی را به کوهی می‌بخشد و کوهی را به گاهی؛ این خدا به بها نمی‌دهد ولی به بهانه می‌دهد؛ این خدایی است هر دم خیال، که امروز تصمیم می‌گیرد و فردا از رأیش برمی‌گردد. در کافی با سند صحیح رسیده که خدا قیام قائم را سال هفتاد هجری معین کرده بود، ولی چون مردم امام حسین را کشتند خدا اهل زمین را غضب کرد و آن را به سال صد و چهل هجری پس انداخت [= به تعویق انداخت] و چون ما این را به شما گفتیم و شما هم به مردم گفتید، دیگر خدا برای این کار وقتی پیش ما نگذاشت. در جای دیگر است که امام جعفر صادق، اسماعیل را جانشین خود کرد؛ پس چون از اسماعیل کاری سر زد که او نپسندید، جانشین خود را موسی کرد، چون از علت این تغییر پرسیدند، گفت: درباره اسماعیل «بذاء»^(۱) پیدا شد. راستی اگر خدایی این طور است پس هر بی‌سروپایی حق دارد ادعای خدایی کند.

۱- عقیده بذاء که از عقاید شیعه است، می‌گوید تقدیر خدا در نتیجه رفتار انسان‌ها تغییر می‌کند و گاهی خدای متعال به دلیل عملکرد بندگانش، از تقدیر حتمی‌ای که برای انسان در نظر گرفته منصرف و پشیمان می‌شود. (ویراستار)

این خدا برای یک عزاداری یا زیارت ثواب هزار شهید، و به روایتی، صد هزار شهید، و به روایتی، هزارهزار شهید می‌دهد. راستی اگر خدا همین طور است که ما شناختیم، چه اندازه بدبخت بودند شهیدان بدر و احد که نفهمیدند دستگاه این خدا بچه‌بازی است و بی‌جهت جان شیرین خود را فدا کردند؛ و چه اندازه خوشبختیم ما که چنین خدایی را شناختیم، و در نتیجه، آسوده می‌خوریم و می‌خواهیم و با یک زیارت، ثواب هزار شهید بدر را می‌بریم. آفرین به این تردستی که حقه‌بازان دنیا باید پیش شما «ای والله» بگویند؛ زیرا آنها تنها چشم‌بندی می‌کنند؛ و [لی] شما هم چشم‌بندی می‌کنید و هم عقل بندی.

موضوع دیگری که در این گفتار باید روشن شود، استخاره و غیبگویی است که برای ما گرفتاری بزرگی شده. حال می‌پرسیم که: آیا استخاره ما را به واقع راهنمایی می‌کند یا نه؟ اگر بگویید می‌کند، دروغ است؛ زیرا ما اگر با خدا چنین راهی داشتیم که بفهمیم کالا را چه وقت باید خرید و یا فروخت و یا چه وقت باید به دشمن حمله کرد و چه وقت باید دست نگه داشت، پس می‌توانیم به این وسیله بر همه دنیا سیادت مالی و سیاسی پیدا کنیم؛ مثلاً: موسیلینی (حامی اسلام) به جای اینکه چند سال جنگ کند و پس از آن همه خسارت‌های جانی و مالی بفهمد شکست می‌خورد، یک چنگ می‌انداخت به تسبیح و یا قرآن و همان نتیجه را بی‌آن همه خسارت به دست می‌آورد. از این نزدیک‌تر، در جنگ قفقاز که با دستور و شرکت خود علما بود و به شکست ایران تمام شد، خوب بود اول استخاره می‌کردند و این همه زیان و ننگ برای ایران بالا نمی‌آوردند.

و اگر بگویید که استخاره واقع را نشان نمی‌دهد، پس چرا مردم را فریب می‌دهد؟ چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟ دختری را برای همسری جوانی می‌پسندند؛ پس از گفتگو بنا می‌شود با خدا مشورت کنند؛ دانه‌ها جفت می‌آید؛ در نتیجه، این دو نفر باید مدت‌ها طاق بمانند تا چه وقت برای هر یک همسر مناسب دیگری پیدا شود؛ آن یکی پولی تهیه کرده و خانه‌ای را با پول و زندگی خود مناسب دیده، ولی استخاره بد می‌آید؛ این از خانه محروم می‌شود و آن از پول. خدا می‌داند از همین استخاره چه

خسارت‌های سنگینی به ما رسیده و اینان با همان زرنگیِ مخصوص به خود، بر روی همه روپوش گذاشته‌اند.

اما غیب‌گویی یا هر کار دیگری مانند آن، اگر از راه دین است که هیچ کس به خدا نزدیکتر از پیمبران نیست و شما می‌بینید که پیغمبر اسلام در چند جای قرآن خود را از این کار برکنار می‌داند؛ و اگر از راه علم و آیین طبیعت است که هیچ کس مانند اروپاییان در این زمینه پیش نرفته و شما می‌بینید که آنها چنین ادعایی ندارند.

ولی ما از اینها چشم می‌پوشیم و می‌گوییم هیچ دلیلی بهتر از وقوع نیست. شما اگر غیبگویی و به طور کلی هر کاری که از آیین طبیعت بیرون است نزد خود یا هر کسی دیگر سراغ دارید، بیایید به خرج من، دانشمندانی را بخوانید و مجلسی برپا کنید تا در برابر آنان این کار خود را نشان دهید و ما هم آن را به همه جا اعلام می‌کنیم تا آنان که ایران و هندوستان را مهد خرافات می‌خوانند، بدانند که اینجا جای مردان خداست. می‌گویید:

هر که را اسرار حق آموختند
مُهر کردند و زبانش دوختند

می‌گویم: این چگونه اسراری است که تنها به مردمان زودباور و بی‌سواد حق دارید بگویند و نشان دهید، ولی پای مردمان دقیق و کنجکاو که به میان می‌آید، آنگاه جزء اسرار می‌شود؛ اگر سرّ است، به هیچ کسی نباید گفت و اگر نیست، باری یک بار آن را در چنین مجلسی آشکار کنید.

داوریِ خرد یا نتیجه‌سخن: آدمی دنبال هر چیزی رود، می‌خواهد مقصود خود را در نزدیک‌ترین راه به دست آورد. از این رو، وقتی به این جهان نگاه کرد و به جستجوی پدیدآورنده آن افتاد، خیلی میل داشت او را در همین عالم مادی بیابد؛ از این رو، دسته‌ای مادی شدند و دسته‌ای بت‌پرست؛ با این فرق که دسته اول راه را درست رفتند ولی در نتیجه خطا کردند، اما بت‌پرستان از اول راه را خطا رفتند، تا پیمبران آمدند و مردم را به منظور اصلی راهنمایی کردند؛ ولی چیزی نگذشت که باز به یاد هندوستان افتادند و

گفتند: ما که نمی‌توانیم خدای پیمبران را نه چشم و نه به دست و نه در خیال بیاوریم، و از طرفی سخن آنها را هم نمی‌توان نشنیده گرفت، پس می‌گوییم خدای پیمبران مال آنها و خود آنها هم مال ما، تا بتوانیم دور قبرشان پنجره گذاریم و در پنجه بگیریم. باری، اگر نشد خود را به آن رسانیم، می‌توانیم آنها را در ذهن خود حاضر کنیم.

ولی باید دانست که اگر آدمی بتواند همه چیز را به میل خود درآورد، اختیار خداسازی به دست او نیست. شما خیلی میل دارید که با نذر کردن شمع و گوسفند و ساختن گنبد و بارگاه به حاجت‌های خود برسید، ولی خدا گیتی را بر روی نظم ثابت و کاملی گذاشته و هیچ ممکن نیست با این کارهای کودکانه آن را تغییر داد.

از این رو باید گفت هر که ادعای کار خدایی، یعنی هر کس کاری کند که از توانایی بشر بیرون است، دروغگو و بدتر از کلاهبردار و راهزن است و باید او را در برابر چشم عموم اعدام کرد تا دیگر کسی هوس نکند نام خدا را وسیله نان خوردن یا به دست آوردن مقام قرار دهد؛ و اگر این را نتوانستید، باری، یک توده رشید باید چنین کسان را خوار شمارد، و اگر این را هم نکرد، خود آن توده به حکم طبیعت، که آن هم حکم خداست، محکوم است به اعدام و دیر یا زود نابود خواهد شد.

بها‌نه‌ها

هرگاه گفتگو از کنار نهادن یکی از خرافات به میان آید، کسانی که نمی‌توانند دل از آنها بردارند و در برابر هم جواب درستی ندارند، ناچار از درهای دیگری وارد می‌شوند که باید آنها را هم روشن گردانیم تا در هر قدمی با این گونه ایرادها روبرو نشویم:

۱- می‌گویند بهتر است به جای این حرف‌ها برای مردم فکر خواروبار کنید؛

۲- این حرف‌ها باعث نفاق و اختلاف می‌شود و صلاح امروز نیست؛

۳- این حرف‌ها برای شهرت پیدا کردن است؛

۴- اینها تحریک اجانب [= بیگانگان] است؛

۵- چطور این همه علما و بزرگان نفهمیدند و شما فهمیدید؟

۶- می‌گویند: حالا گرفتیم اینها غلط و ما کنار گذاشتیم جای اینها چه بگذاریم؟ ما اگر بخواهیم یکی یکی اینها را مورد گفتگو قرار دهیم زیاد می‌شود؛ ولی همه اینها یک جواب مشترک دارند که به همان اکتفا می‌کنیم: راهی که این توده در پیش دارد اگر چنان که این کتاب می‌گوید غلط است، که مسلم راه غلط را نباید رفت و این گفتگوها همه زیادی است؛ و اگر درست است، شما اول همین را با دلیل روشن بیان کنید و احتیاجی به این همه از این شاخ به آن شاخ پریدن نیست؛

۷- می‌گویند: عقل بشر ناقص است به این دلیل که می‌بینیم این همه دین‌های بی‌شمار که در دنیا بوده و هست، همه می‌گویند دلیل عقل داریم و حال آنکه واقع یکی بیش نیست.

می‌گویم: شما از کجا دانستید که این دلیل‌ها راستی دلیل عقل است و حکم عادت و تقلید نیست؛ اگر دیوی را فرشته نام دهند، آیا حقیقت آن هم عوض خواهد شد؟ شما به این عقل، خدا را شناختید و بر روی همین عقل، پایه زندگی خود را نهادید. اگر حکم عقل ناقص است، پس باید دین و زندگی را به یک بار کنار گذارید. چرا برای اینکه شاخه‌ای را رها نکنید، ریشه را می‌زنید؟

حقیقت آن است که آنها هم که می‌گویند عقل ناقص است، به گفته خود باور ندارند؛ ولی چون اینان می‌خواسته‌اند مردم را به طرف نادانی ببرند و عقل به جلوگیری برمی‌خاسته، ناچار این سخن را پیش آورده‌اند که عقل شما ناقص است و باید به عقل کل، یعنی هر دروغی که آنها می‌سازند، تسلیم شوید و حال آنکه عقل، فرستاده نزدیک خدا و برای آدمی همچون چشم است که بی دستور او حق ندارد قدمی بردارد. آری، عقل هم مانند چشم، گاهی محتاج به راهنماست، ولی به هر حال، ما از خرد بی‌نیاز نیستیم. و به عبارت دیگر، مانند قوانین ریاضی است که برای یافتنش محتاج به آموزگار هستیم، ولی درس همین آموزگار را وقتی می‌توانیم بپذیریم که با عقل درست درآید، زیرا اگر عقل در کار نباشد، آموزگار حق خواهد داشت بگوید یکی از قوانین ریاضی این است که شما نیمی از مال خود را بدهید به من تا حلال شود.

راست است که فکر آدمی کوتاه‌تر است از اینکه از کارهای خدا سر درآورد، ولی کار خدا غیر از راه خداست؛ کار خدا برای خود است و ربطی به ما ندارد، ولی راه خدا برای ماست و باید آنرا ببینیم و پیش رویم، نه اینکه چشم خود را بر هم گذاریم و مانند کوری دنبال دیگران بیفتیم و هرچه به ما گفتند بگوییم «جاهل را بر عالم بحثی نیست».

دربارهٔ نقص عقل این را می‌توان گفت که گاهی به چیزهای دیگری جامهٔ خرد می‌پوشانند و آن را عقل می‌نامند، ولی با کمی دقت آنها را هم می‌توان شناخت و چنان که خواهیم دید، همین کار را با دین و بلکه با حس نیز می‌کنند.

اینها عبارتند از عادت و تقلید و وهم و سودجویی و عکس‌العمل اینها، ولی از همه مهم‌تر، همان عادت است؛ چنان که بسیاری از همین عقیده‌های ما را عادت برپا نگاه داشته و نام آنرا عقل نهاده‌اند.

عادت با عقل نسبت معکوس دارد؛ یعنی در مردمان کم‌فهم و زنان نیرومندتر است و باید هم این طور باشد؛ چون این گونه کسان نمی‌توانند هرچه را می‌شنوند و در ترازوی خرد بسنجند، ناچار باید عادت در آنها قوی باشد تا هر ساعت به رنگی در نیایند.

عادت گاهی با هم یکی می‌شود و در حس نیز تصرف می‌کند. من خود بیش از ده سال و در هر روزی چند بار ناظر چنین موضوعی بوده‌ام تا آنکه صاحب کار خود به اشتباهش پی برد و آنرا ترک کرد. بسیاری از خوانندگان این را شنیده‌اند که پیش از دورهٔ رضاشاه در مشهد، سنگ‌های متوسط به زیارت می‌آمد و کسانی می‌گفتند ما این را به چشم خود دیده‌ایم، و حال آنکه در جلو چشم مردم آن را با دست می‌آوردند و در عین حال فریاد می‌زدند: پس روید، به کوری چشم دشمنان، سنگ به زیارت می‌رود و به گفتهٔ یکی از دوستان، در دورهٔ دیکتاتوری سنگ‌ها هم از زندان مختاری ترسیدند و دیگر به زیارت نیامدند. در همین شب نوزده رمضان، که می‌گفتند دو نفر به هم چسبیده‌اند، مدرکش را که می‌پرسیدند، یا می‌گفتند: «خودمان دیده‌ایم» یا می‌گفتند: «از آدم معتبر شنیده‌ایم». حال شما از همین جا می‌توانید به دست آورید که این همه معجزه‌ها که نقل می‌شود، علت حقیقتش چیست.

۸- می‌گویند: این خرافات در همه جای دنیا هست و به جایی هم ضرر ندارد؛ پس این چه کاری است که بیهوده مردم را از خود برنجانیم؟ می‌گویم: اگر این اشکال درست باشد، اول به پیغمبر وارد است که برای بت پرستی آن همه خونریزی کرد. مردم عربستان چند پاره چوب و سنگ به نام بت در خانه کعبه گذاشته بودند و آنها را خدا هم نمی‌دانستند، بلکه وسیله و شفیع نزد خدا می‌شمارند. این به کجای دنیا ضروری داشت که پیغمبر بیست و سه سال وقت گرانبهای خود را صرف آن نمود؟

برای این بود که می‌دانست توجه بشر یک نیروی گرانبهایی است که همه پیشرفت‌های زندگی از اثر آن است اگر به کوه رسد از هم می‌پاشد، و اگر به دریا رسد از هم می‌شکافد؛ پس چه ضرری است از این بالاتر که چنین نیرویی بیهوده صرف بت یا نخل علم و قبر شود؟ برای چیست که امروز شرق زیر دست غرب افتاده؟ هندوستان چه چیزش کم از انگلستان است و یا فنلاند چه چیزش بیش از ایران است؟ چرا او چنان است و این چنین؟ برای این است که آن توجهش بیشتر به کار و کوشش است و این به خرافات. شاید بگویید: خرافات چه منافاتی با کار و کوشش دارد؟ می‌گویم این قانونی است مسلّم که هر نیرویی - مانند آب نهر- هر اندازه متوجه یک سمت شود، به همان نسبت از سمت دیگر کم می‌شود تا قطع گردد: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرِجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ﴾ [الأحزاب: ۴] ^(۱).

باید این موضوع را با چند مثالی روشن کنم:

در ایران کم و بیش هزار هزار کتاب در مصیبت و زیارت و مانند آن چاپ شده تا جایی که شما در هر دهی بروید می‌بینید آن روستایی که کوره سواد پیدا کرده یکی یا بیشتر از این کتاب‌ها را در تاقچه دارد، ولی در همین کشور فلاحتی [= کشاورزی] اگر کتابی در کشاورزی چاپ شود، خریدار آن انگشت شمار است.

اگر زنی در خواب ببیند و یا به خاطر بگذرد که بالای قلّه کوهی، جای سُم دلدل را دیده است، یکبار می‌بیند شهری از جا تکان می‌خورد و با سیل نذر رو به آن می‌رود؛

۱- خداوند برای هیچ مردی در درونش دو دل ننهاده است.

ولی اگر یک دسته سرباز برای نگاهداری جان شما در برابر دشمن ایستاد تا کشته شد، آخرین قدردانی که از آنها شود، یک مجلس یادبود است، آن هم از طرف وزارت جنگ نه از طرف توده.

شما بسیار دیده‌اید کسانی را که در نهرها رخت می‌شویند و خاکروبه می‌ریزند و یا خزینه‌های عمومی را آلوده می‌کنند؛ شاید گمان کنید که اینها مردمی هستند بی‌تربیت؛ ولی این طور نیست؛ بیشتر اینها تربیتشان کامل است، ولی در راه دیگر چنان که می‌بینید همین‌ها به آب کمتر از کُر دست نمی‌زنند و از دیگران هم جلوگیری می‌کنند. شما بسیار دیده‌اید کسانی را که زراعت را زیر پا می‌مالند و یا نهال‌ها را برای بازی یا چوب‌دستی می‌شکنند و در نتیجه همین کار زشت، چه بسیار نهال‌هایی که استعداد درختکاری دارد و بیکار افتاده است.

شاید شما اینگونه مردم را بی‌قید و بی‌پروا بدانید، ولی اینطور نیست؛ زیرا اینها وقتی از یک زیارتگاهی بیرون می‌آیند، پس پس [= رو به عقب] برمی‌گردند که مبادا به قبر بی‌احترامی شود؛ همینها اگر خورده نانی را زیر پا ببینند برمی‌دارند و چه بسا آن نان آلوده را می‌خورند که با برکت خدا بی‌احترامی نشود؛ چرا؟ بر[ای] اینکه اینها را به احترام قبر یا خورده نان متوجه کرده‌اند، ولی در آن موضوع چیزی نگفته‌اند.

اما اینکه می‌گویند این خرافات در همه جای دنیا هست، این سخن بدان می‌ماند که بگویند بیماری در همه جا هست پس باید آن را به حال خود گذاشت. خرافات هم مرضی است روحی؛ در هر توده که زیادتر باشد، به همان نسبت در زندگی عقب‌تر است. [اگر] باور ندارید، به وضع کشورهای ایران و ترکیه، یا چین و ژاپن، یا هندوستان و روسیه نگاه کنید.

۹- می‌گویند: خرافات بهتر از لجام‌گسیختگی است، زیرا می‌بینیم مردمان خرافی از دیگران هم درست‌ترند و هم خیرات و مبرّاتشان بیشتر است. می‌گویم: از این عبارت این طور به دست می‌آید که ما دو راه بیشتر نداریم: یا باید خرافی باشیم یا لجام‌گسیخته؛ و حال آنکه دو راه دیگر هم داریم: یکی آنکه نه خرافی باشیم نه لجام‌گسیخته، بلکه پیرو

حقیقت باشیم. نمونه‌اش همان راهی است که مردم در صدر اسلام می‌رفتند که هم پاک بودند و هم خرافات نداشتند؛ دوم آنکه هم خرافی باشیم و هم لجام گسیخته، و آن راهی است که ما امروز می‌رویم؛ چنان که می‌بینید، مردم امروز، از اداری و تاجر و کاسب، رفتار و اخلاقشان چگونه است؛ با این حال، با هر یک که گفتگو کنید می‌بینید همه دیندارند؛ از یک طرف از راه خیانت و احتکار و اختلاس پول بدست می‌آورند و از طرف دیگر، همین پول را صرف روضه و زیارت می‌کنند و اگر هم قدری مقدس‌تر باشند، اول آن را دست‌گردان و حلال می‌کنند و بعد زیارت می‌روند.

یک زمانی بود که مردان هفتاد ساله مانند دختران چهارده ساله با چشم [و] گوش بسته بودند؛ جز جلاء‌العیون وجودی کتابی نداشتند؛ و جز «ملا» دانشمندی نمی‌شناختند. از این رو اگر به مردم می‌گفتند: ماست سیاه است، می‌گفتند: از قدرت خدا چه بعید است؟ به خصوص اگر یک جمله عربی هم به دنبالش می‌آوردند (نمونه حدیث دیده شود). در آن زمان آسان بود خرافات را با درستی نگاه داشت، ولی اکنون در فکر مردم یکی تکانی پیدا شده؛ در نتیجه، نه مانند پیش در عقیده خود پابرجایند، نه آن اندازه فکرشان نیرومند شده که بتوانند درست را از نادرست جدا کنند. ناچار این تزلزل بر نقطه ضعف وارد می‌شود که عبارت است از همان جایی که پای نفع مادی در کار است، ولی این خرافات چون به نفع آنی آنها کاری ندارد، بلکه خود سرپوشی روی آنها می‌گذارد، این است که بر جا مانده و این بی‌قیدی و لجام‌گسیختگی هم بر آنها علاوه شده است. و اما خیرات و مبرّات اینان هم گرچه زیاد است، ولی خواهیم دید که برای چگونه کارهایی است و نتیجه‌اش چیست.

گفتار دوم: امامت

دین امروز ما امامت را پس از نبوت می‌شمارد، ولی در عمل آن را خیلی بالاتر می‌شمارد، زیرا ما و شما هیچ نشنیده‌ایم که پیغمبر کوری را شفا یا بیماری را خوب کرده باشد و ندیده‌ایم که کسی به نام پیغمبر نذری کند؛ ولی اینها و مانند اینها را دربارهٔ امام و امامزاده بسیار شنیده و دیده‌ایم پیغمبر می‌گوید من مالک سود و زیان خود نیستم ولی اینها می‌گویند: «جهان اگر فنا شود علی فناش می‌کند».

این مسلم است که امام هرچه باشد، از پیغمبر پایین‌تر است؛ پس چه شده است که برای فضائل ائمه و سادات این همه مجلس‌ها برپا و کتاب‌ها نوشته شده، ولی دربارهٔ پیغمبر معمول نیست؟ آیا علت اینها را جز هم‌چشمی و لجبازی چیز دیگری می‌توان دانست؟ ما خود بیماری داشتیم [که] نوبه‌ای وقتی تب می‌کرد پرستارش می‌گفت: «چه کنیم؟ خدا خواسته» و چون خوب می‌شد می‌گفت: «از برکت ائمهٔ اطهار راحت شد». بعدها دیدم این طرز فکر عمومی است که پیشامدهای بد را از خدا و پیشامدهای خوب را از ائمه می‌دانند و پیغمبر را هم از هیچ طرف به حساب نمی‌آورند.

می‌دانم که خواهید گفت این حرف‌ها مال عوام است و ربطی به دانشمندان ندارد. آری این شیوهٔ ماست که تا کسی در جلو نیست و میدان باز است تا هر جا بتوانیم می‌تازیم ولی همین که یک کسی پیدا شد و گفت چرا زیاده‌روی می‌کنید فوری ده سنگر عقب می‌رویم و می‌گوییم آن زیاده روی کار عوام بوده؛ این است که چند حدیث صحیح از کتاب کافی در اینجا می‌آوریم و با آنچه قرآن دربارهٔ پیغمبر گفته می‌سنجیم، تا ببینیم عقیدهٔ عوام از کجا آب می‌خورد:

ابی حمزه گفت: وارد شدم بر او و دیدم از زمین چیزی جمع می‌کنند؛ گفتم: اینها

چیست؟ گفت: خُرده‌های پر ملائکه است؛ جمع می‌کنیم و از آن بُردی^(۱) برای فرزندان خود می‌سازم. در جای دیگر است که پس از رحلت پیغمبر، جبرئیل برای دلداری فاطمه می‌آمد و او را خبر می‌داد به پیشامدهای آینده و امیرالمؤمنین آنها را می‌نوشت و در جای دیگر درباره این مصحف می‌گوید سه برابر قرآن شما است و قسم به خدا نیست در آن از قرآن شما حرفی، ولی در قرآن می‌گوید وحی را روح الامین بر قلب تو می‌فرستد و هیچ نامی از وحی آوردن جبرئیل و یا پر و پشم آن در میان نبوده؛ و به علاوه، اگر این احادیث صحیح راستی صحیح باشد پس اسلام بجای یک پیغمبر، چهارده پیغمبر خواهد داشت.

و نیز در کافی است که زُراه گفت: از امام چیزی پرسیدم جوابی داد و دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد و باز دیگری آمد و همان را پرسید جواب دیگری داد؛ بعد گفتم سه نفر از شیعیان شما یک چیز از شما پرسیدند و شما سه جواب دادید؟ گفت: برای این است که اختلاف میان آنها افتد و شناخته نشوند. و در چند حدیث دیگر جوابی به این مضمون داده شده که این اختیاری است به ما واگذار شده: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ

أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۲) اگر این احادیث هم صحیح باشد، دیگر چه عرض کنم؟

کتاب‌های تفسیر بسیاری از آیات قرآن را به امامت تاویل کرده‌اند تا جایی که بعضی از آنها کلمه‌های «صلاة» و «زکات» و «ابل» و «بعوضه» قرآن را هم تفسیر به علی کرده‌اند. اگر امامت راستی تا این اندازه مورد توجه قرآن بود، چرا برای یک بار هم شده این موضوع را آشکار نگفت که این همه جنگ بر سر این کار نشود؟

می‌گویند پیغمبر می‌ترسید از اینکه بگوید و مردم نپذیرند و حال آنکه خود قرآن و تاریخ پیغمبر گواه است که هیچ محافظه کاری یا تقیه در کار خود او نبوده. و آنگهی شما

۱- بُرد: نوعی پارچه گرانبها که بیشتر در یمن بافته می‌شد. ویراستار

۲- این بخشش ماست [آن را] بی‌شمار ببخش یا نگاه دار [ص: ۳۹].

که صدها حدیث از پیغمبر نقل می‌کنید که این موضوع را صریح گفته، پس دیگر این سخن چه معنا دارد؟ و نیز می‌گویند: «امامت در قرآن بسیار تصریح شده ولی آنها را انداخته‌اند یا تغییر داده‌اند و امام زمان که آمد قرآن درست را می‌آورد». ببینید برای اینکه شاخه را از دست ندهند، چگونه ریشه را می‌زنند. خوب اگر اینطور باشد پس دیگر قرآن با تورات چه فرق خواهد داشت؟ یک دلیل بزرگ بر راستگویی پیغمبر قرآن است؛ و دلیل دیگر، اثر گفته‌های اوست در همراهانش؛ آن را می‌گویند که تغییر کرده و این را هم می‌گویند: «ارتد الناس بعد رسول الله إلا ثلاثة»^(۱).

ما اگر با نظر حقیقت‌جویی قرآن و تاریخ صدر اسلام را نگاه کنیم می‌بینیم که امامت در اول یک امر خیلی ساده یا سیاسی بوده که قرآن و مسلمین درباره آن ساکت بوده‌اند؛ ولی بعدها که زمامداران ایران دیدند نمی‌توانند زیر بار خلفای عرب یا ترک بروند و باید از نیروی توده برای ایستادگی در برابر آنها استفاده کنند، امامت را به این رنگ‌ها در آوردند؛ و ما هم که این عادت را همیشه داشته‌ایم که رو به هر طرف بیفتیم می‌رویم تا جایی که توانایی داریم: اگر بنخواهیم از علی ستایش کنیم او را می‌بریم تا جایی که «کتاب فضل او را آب بحر کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری» و اگر بنخواهیم از عُمَر چیزی بگوییم می‌رویم تا آنجا که خودتان بهتر می‌دانید.

آب یک جو اگر از یک سرچشمه باشد، هر چه پایین‌تر آید، اگر کمتر نشود، زیادتر نخواهد شد؛ حال شما کتاب‌هایی را که درباره امامت نوشته شده به ترتیب تاریخ با هم بسنجید و یا یک کتاب از پیش از دوره صفویه و یک کتاب هم از بعد از آن پهلوی هم بگذارید؛ آنگاه می‌بینید که هر چه پایین‌تر می‌آید، غلّو آنها بیشتر و حجمشان بزرگ‌تر می‌شود. شما کتاب «مقتل [نوشته] سید ابن طاوس» را با جلد دهم «بحار» و آن را با «اسرار الشهادة» دربندی بسنجید؛ آنگاه از خود بپرسید علت این همه اختلاف چیست؛

۱- «بعد از پیامبر اکرم ﷺ همه مردم مرتد شدند، مگر سه نفر: مقداد و ابوذر فارسی و سلمان فارسی».

اینها را که دربندی نوشته از کجا به دست آورده که سید ابن طاوس یا مجلسی به آن دسترسی نداشته؟

یک زمانی سیاست این طور اقتضا می‌کرد که برای استقلال ایران و یا نگهداری آن در برابر دو دشمن نیرومندی مانند عثمانی و ازبک، مردم را به وسیله گریه و زیارت و دسته و گنبد و قبر، به تکان بیاورند؛ ولی چه کنیم که آن سیاستداران با سیاستشان رفتند و نابود شدند و دنیا هم قرن‌ها پیش رفت، ولی این بدعت‌ها همچنان برای ما ماند و معلوم نیست تا کی باید گرفتار اینها باشیم. اینکه قرآن می‌گوید ستمکارترین مردم کسانی‌اند که به خدا دروغ ببندند، برای همین است که هر چه رنگ دین به خود گرفت، پایدار می‌ماند. این است که می‌توان گفت که اگر شهری را به نام سیاست ویران کنند، بهتر است از اینکه بدعتی بنام دین بسازد. آن همه خرابی‌ها، غارت‌ها، جنگ‌ها، قحطی‌ها که در گذشته واقع شده، امروز جز در تاریخ از آنها اثری نمی‌بینیم؛ ولی آن بدعت‌هایی که برای پیشرفت سیاست به نام دین ساخته شده، همچنان برپاست و به همین نسبت هم آنان که با بدعتی نبرد می‌کنند، کارشان سودمندتر و پاداششان در پیش خدا بیشتر خواهد بود. من خوب می‌دانم که خواندن این مطالب برای آنان که امامزاده را در دستگاه خدا همه‌کاره یا وزیرِ دربار می‌دانند، چه اندازه دشوار است؛ ولی چه باید کرد؟ آیا می‌توان این گرفتاری‌ها را همچنان دید و خاموش نشست؟ راست است که ما گرفتاری‌های بزرگ‌تر از اینها هم داریم، ولی چیزی که هست مردم چون می‌دانند آنها گرفتاری است، ناچار در فکر اصلاح هستند؛ اما اینها را گذشته از اینکه نشناختند، بزرگ‌ترین وسیله سعادت دنیا و آخرت می‌دانند. این گرفتاری است که هر اندازه هم کوچک باشد، باز خیلی بزرگ است.

ایرانیان - چنان که دیدیم - خدا و پیغمبر را فدای امامت کرده‌اند و - چنان که خواهیم دید - زندگی و کشور و مال و وقت خود را هم روی این کار گذاشته‌اند؛ و حال آنکه امام هر که باشد، تنها برای زمان خود امام است، نه زمان‌های دیگر؛ چنان که در کتاب کافی

رسیده «کل إمام هاد للقرن الذي هو فيه»^(۱). و اگر کتاب نهج البلاغه را هم مدرک قرار دهیم، خود امام علی ابن ابی طالب در نامه‌ای که به معاویه می‌نویسد می‌گوید: شورای مهاجر و انصار اگر کسی را امام گردانید، همان رضای خداست (رجوع شود به نامه ششم از قسمت کتاب‌ها) ولی ما در صدد بیان این موضوع نیستیم، زیرا نه به حال ما سودی دارد، نه با این همه غرض‌هایی که دو طرف به کار برده‌اند می‌توانیم درست از چگونگی کار آگاه شویم؛ ولی آنچه مسلم است، این است که امام خیلی پایین‌تر است از پیغمبر؛ و خود پیغمبر هم به حکم قرآن، بشری است مانند دیگران که نه غیب می‌داند و نه باب‌الحوائج است و نه کور شفا می‌دهد و تنها فرقی با دیگران همان وحی است؛ و این گفتگوها هم که پیدا شده، زائیده سیاست و بزرگ شده تقلید و بر پامانده عادت است.

دین امروز ما عزاداری را یکی از بهترین کارها دانسته تا جایی که در حدیث، ثواب آن را برابر شمرده با هزار حج و هزار عمره و هزار جهاد با پیغمبر خدا و ثواب هر نبی و رسول و صدیق و شهیدی که مرده یا کشته شده از روز خلق دنیا تا قیامت. خواهش دارم یک بار دیگر این حدیث را بخوانید و ببینید دروغ و گزافه از این بالاتر هم می‌شود بر خدا بست. راستی اگر اختیار بهشت و جهنم به دست یک کودک بیخردی باشد، چنین کاری خواهد کرد؟

شاید برای کسانی که گوش‌هاشان از شنیدن این گونه گزافه‌ها پر شده، این سخن هم هیچ تازگی نداشته باشد و بگویند: «از قدرت خدا چه بعید است؟» ولی دیگر فکر نمی‌کنند که خدا غیر از قدرت، عدالتی هم دارد. شما می‌توانید لیره را به جای ریال خرج کنید؛ ولی آیا این کار را خواهید کرد؟ اگر ان‌شاءالله روز قیامت شما آقای عزادار رفتید به بهشت و آن بالا بالاهاى بهشت را به شما دادند (آرزو بجوانان عیب نیست) و به موجب این حدیث هم شهدای بدر و احد و همه پیغمبران را زیر دست شما قرار دادند، بالاغیرتاً شما خودتان آنجا خجالت نمی‌کشید اگر شهدای بدر به خدا اعتراض کردند که: «ما در موقع ضعف اسلام، به یاری آن برخاستیم و بنای آن را با خون خود بالا بردیم؛ پس

۱- «هر امامی، هدایتگر همان عصر و دوره‌ای است که در آن زندگی می‌کند». ویراستار

چطور ما را هزار درجه پایینتر از آن آقای عزادار جا دادی؟» آیا شما خودتان باز روی نشستن آنجا خواهید داشت؟

خواهید گفت که: «یادبود و احترام بزرگان گذشته که کاری است خوب؛ حالا بر فرض هم این احادیث دروغ باشد، اصل این کار که بد نیست». می‌گویم: بعضی از سوداگران برای هر کالای خود یک نمونه خوبی دم دست می‌گذارند [که] در هنگام گفتگو آن را نشان می‌دهند؛ ولی در هنگام عمل، یعنی تحویل کالا، چیز دیگری می‌دهند. دین امروز ما هم به همین حال درآمده؛ چنان که در همین موضوع می‌بینیم، هنگام گفتگو - بخصوص با مردمان کنجکاو- می‌گویند: «این زیارت و عزاها برای یادبود و احترام است و دیگران هم دارند»، ولی پای عمل که به میان آید، می‌بینیم بساط دیگری است. از یک طرف، در هر شهر و دهی آن همه عزاخانه با اسباب کودکانه ساخته‌اند و در هر سال، چندین بار با حرکات کودکانه‌تری به راه می‌افتند؛ از طرف دیگر، چند ماه از سال را برای عزاداری قرار داده‌اند و سپس به همین هم قانع نشده‌اند و برای اینکه همیشه این یاسین را به گوش مردم بخوانند گفتند: «کُلُّ یَوْمٍ عاشوراء»^(۱) باری اگر از این همه وقت و خرجی که در این راه صرف شده و می‌شود یک نتیجه‌های خردمندانه می‌گرفتند بد نبود؛ ولی شما می‌بینید که به جای بیدار کردن مردم، این دروغ‌های شاخدار را در مغز مردم جا می‌دهند و در نتیجه، نیروی خرد این توده را راستی از کار انداخته‌اند. این است که رسواترین دروغ‌ها را به نام دین می‌پذیرند، ولی به حقایق علم و زندگی طعنه‌ها می‌زنند. نتیجه آنکه بر فرض آنچه درباره امامت می‌گویند، درست باشد، این زیاده‌روی‌ها غلط است، زیرا در هر راهی و به خصوص در راه خدا، نام شخص باید گم باشد؛ امامت که به جای خود، خود نبوت را هم نباید جزء دین شمرد، زیرا آنان راهنمای دینند نه جزء دین؛ چنان که اگر کسی راهی را به شما نشان داد، او راهنمای مقصود شما است نه جزء مقصود؛ این است که شما از او تشکری می‌کنید و پی کار خود می‌روید. حال اگر

۱- بخشی از یک روایت معروف شیعه است که می‌گوید: «همه روزها عاشوراست و همه سرزمین‌ها

بخواهید به جای پیمودن راه، خود را سرگرم راهنما کنید، ناچار از مقصود باز می‌مانید، چنان که ما امروز باز مانده‌ایم.

و این هم که می‌گویند باید اول شخص را بشناسیم تا گفته‌هایش را باور کنیم، درست نیست؛ زیرا معرف هر کسی از راهنما و مهندس و پزشک و نجار و آهنگر، همان کار اوست، نه شخص او.

اگر این گفتگوهای بیهوده که بر سر نام‌ها و شخص‌ها می‌شود، بر سر منظور اصلی که توحید است و تقوا می‌شد، هم زودتر این اختلاف‌ها برداشته می‌شد و هم بهتر پیشرفت داشت. ﴿تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ﴾^(۱).

۱- «بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم، که جز خدا را نپرستیم» [أل عمران: ۶۴]

گفتار سوم: روحانی

دین امروز ما می‌گوید فقیه در زمان غیبت، جانشین امام است. بر این سخن چندین اشکال فقهی و عملی وارد است که برای اختصار آنها را حذف و به همین اکتفا می‌کنیم که اگر این نیابت تنها برای بیان احکام است، که مسلّم بر خلاف مقصود شماست؛ و اگر برای ولایت و حکومت نیز هست، در این صورت ما در هر محله، و گاهی در یک خانه، چندین شاه خواهیم داشت؛ چنان که اکنون هم همه فقه‌ها تا جایی که دسترسی دارند، در این کار دخالت می‌کنند. گذشته از این که هر کسی را بهر کاری ساختند. فقیه و کشورداری، همچون پزشک و میکابانیکی است که هیچ با هم ربطی ندارد و پس از همه اینها، تازه طبق همان مبانی فقهی هم این ادعا که «حکومت، حق فقیه است» هیچ دلیل ندارد. بعضی می‌گویند: «لازم نیست حکومت دست فقیه باشد؛ بلکه دست هر کسی که هست بماند، ولی از فقه‌ها اجازه بگیرند؛ چنان که بعضی از شاهان پیش همین کار را می‌کردند و در قانون اساسی ایران هم گفته شده».

می‌گویم: این اجازه اگر تنها از نظر تشریفات یا برای تبرک است، اینکه نتیجه عملی ندارد. با این حال، برای خالی نبودن عریضه، من به مجلس و دولت اجازه می‌دهم که هر کاری را برای کشور و مردم مفید می‌دانند انجام دهند و اگر برای این است که راستی همه کارهای کشور را به این دستور انجام دهند، این چیزی است نشدنی و به عبارت دیگر، دور لازم می‌آید؛ زیرا به این حساب، بودن قانون و مجلس، بسته به اجازه فقیه است و با بودن فقیه هم قانون و مجلس و دولت معنا ندارد (گفتار حکومت و قانون دیده شود).

دین امروز ما می‌گوید: باید تقلید از مجتهد زنده کرد و در نتیجه، همین که مجتهدی مُرد، گفته‌ها و رساله‌ها و وقت‌هایی را که مردم صرف آموختن آنها کرده‌اند باید کنار رود

و باز مردم از نو کتاب بخرند و مدت‌ها وقت صرف آموختن آن کنند؛ چرا؟ دلیل این کار چیست؟ خجالت می‌کشم عرض کنم؛ بلکه دلیل نقل و عقل، برخلاف آن است، زیرا نقل می‌گوید: «فارجعوا إلى رواة أحاديثنا»^(۱) اگر حیات شرط باشد، پس باید این روایت‌ها را هم کنار گذارید؛ و عقل هم می‌گوید اگر یک عالمی از پزشک یا مهندسی یا فقیه در فن خود کاری را انجام داد و مُرد، گفته‌ او به اعتبار خود باقی است؛ وگرنه هر دانشمندی [که] مُرد، باید آثار او را هم مانند رساله‌های عملیه دور ریخت و باز از نو شروع به کار کرد.

شاید کسانی که برکنارند بگویند: «این کار برای رعایت اقتضای زمان است و خود کار نیکی است» ولی اهل اطلاع می‌دانند که مطلب غیر از این است و دلیلش هم این رساله‌هایی است که پی در پی عوض می‌شود ببینید در رساله‌های بعد کدام رعایتی از زمان شده که در رساله‌های پیش نبوده.

خواهید گفت بیهوده سخن به این درازی نشود؛ چگونه ممکن است چنین حکمی را بی‌هیچ دلیل از پیش خود درآورد؟ آری، در دنیا هر کس هرگونه ادعایی کند، می‌گوید: «دلیل دارم»، ولی در برابر هم خدا یک ترازویی به ما داده به نام **عقل**، که اگر از بند هوس و عادت و تقلید آزاد باشد، به آسانی درست را از نادرست می‌شناساند برای این حکم هم یک دلیل موهوم و کشداری درست کرده‌اند به نام اصل عدم جواز که بهتر است معنایش را هم از خود اهل فن پرسید تا ببینید احکام دین شما بر روی چه پایه‌هایی است. می‌دانم آنان که عمری با اینگونه سخنان بالا آمده‌اند، نمی‌توانند باور کنند که مدرک این احکامی که ما صدها سال حکم مسلم خدا می‌دانستیم تا این اندازه سست و بی‌پا باشد و

۱- بخشی از روایتی است که منسوب به امام زمان شیعه است: «وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم» «و اما در پیشامدها و مسایل جدید، به روایان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنان هستم».

(بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱). ویراستار

شاید گمان کنند که اینها مدرک دیگری داشته که ما نیاورده‌ایم؛ ولی باید بدانند که من این سخنان را در پشت کوه قاف نمی‌نویسم؛ ما در اینجا یک سلاح داریم و آن، حقیقت است؛ پس چگونه ممکن است آن را هم با دست خود بشکنیم؟ من قسم یاد نمی‌کنم، ولی به شما اطمینان می‌دهیم که در سرتاسر این کتاب کلمه‌ای برخلاف حقیقت ننوشتیم، تا جایی که از جمله‌ها و کلمه‌های گزافه معمولی هم خودداری شده؛ و بلکه به عکس، چون می‌خواستیم دلیل‌های آن در همه جا روشن و استوار باشد و نیز می‌خواستیم پا از حد ادب بیرون نگذارم، خیلی گفتنی‌ها را هم نگفتم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست کرده‌اند، این است که: «هر کس به کفش عالم بگوید کفشک، کافر می‌شود»؛ در نتیجه، برای روحانی پایه‌ای بس بلند درست شد که هیچ کس نتوانست به قصد اصلاح دستی به سوی این دستگاه دراز کند. گرچه این مطلب در ظاهر به نفع روحانی است، ولی در واقع، لطمه بزرگی شد برای دین و دنیای ما، بلکه برای خود روحانی؛ زیرا مسلم است که راه خرده‌گیری و چون و چرا بر روی هر چه بسته شود، راه فساد بر روی آن باز می‌شود.

آری، تنها در کار خدا چون از روی نظام کامل است و از دائره فکر و اختیار ما نیز بیرون است، چون و چرا معنا ندارد؛ ولی در جای دیگر ما خود می‌بینیم که نتیجه آن به عکس است. در کار حکومت، زبان مردم را بستند راه فساد باز شد؛ در کار امام حسین گفتند هر که چون و چرا کند پشت پا می‌خورد، آن همه کارهای بی‌خردانه به نام او درست شد؛ در زمینه دین راه خرده‌گیری را بستند، چه دروغ‌های شاخداری پیدا شد و چه بارهای سنگینی به نام دین بر دوش مردم گذاشتند؛ و درباره ملا هم گفتند: «هر کس به کفش او بگوید کفشک کافر می‌شود» در نتیجه به این صورت در آمد.

آب که از سرچشمه بیرون آمد، باید برای آن راه خردمندانه‌ای باز کرد و از آن نتیجه گرفت؛ ولی اگر کسی بخواهد با زور جلو آن را بگیرد که بیرون نیاید، خواهی نخواهی از یک گوشه سر درمی‌آورد و در نتیجه، هم به هدر می‌رود و هم خرابی‌اش بیشتر خواهد شد. کسی هم که بخواهد با زور جلوی دلیل و منطق را بگیرد، چند گاهی می‌تواند، ولی

با خرابی بیشتر از طرف دیگر سر در می‌آورد.

رضاشاه جلو قلم و زبان مردم را گرفت؛ ولی همین که رفت و نام آزادی به میان آمد، مردم یک درجه هم از دموکراسی گذشتند و «سه‌مکراسی» شدند و نیکی‌هایش را هم فراموش کردند. ملا هم وقتی میان خود و توده، آن سد آهنین را گذاشت، همین احساسات از کلکته و مصر و قفقاز و جاهای دیگر به صورت بدتری سر در آورد، تا کار به جایی رسید که همان وقت‌ها یک ملا که از خیابان می‌گذشت، چه متلک‌ها می‌شنید و یقین چند برابر آن را در دل داشتند تا یکی را به زبان می‌آوردند. همه به یاد داریم آن روزها می‌گفتند ملا را سوار اتوموبیل نمی‌کنیم و اگر در راه پنجر می‌شد از قدم او می‌دانستند؛ ولی در چند سال اخیر در اثر اصلاحات رضاشاه آن بدبینی‌ها رفت و این احترام امروزی هم دنباله همان است؛ و اکنون هم اگر وقت را غنیمت ندانند و به جای فکر اصلاح، در فکر بستن زبان مردم باشند، بی‌گفتگوست که این بار به صورتی بدتر از پیش در خواهد آمد. باور ندارید؟ این مطلب را به خاطر سپارید تا درستی این سخن را با چشم خود ببینیم.

عنوان دیگری که برای روحانی درست شده و باعث فساد این دستگاه گردیده، این است که «امروز روحانی خرج خود را بی‌واسطه از دست توده می‌گیرد؛ در نتیجه، ناچار است که همیشه به میل توده سخن بگوید یا دست کم برخلاف میل او سخنی نگوید» و این دو عیب بزرگ دارد:

اول آنکه: در میان توده فکرهای غلط زیاد پیدا می‌شود ولی چون بنام «عوام» است ماندنی نیست؛ اما پس از قبول یا سکوت ملا، این فکر غلط تسجیل خواهد شد و هر کس مجبور است آن را بپذیرد و به ارث برای فرزندان خود گذارد؛ چنان که همین مطلب خود باعث پیدایی خرافات بسیاری گردیده؛

دوم: به جای آنکه توده تقلید ملا را کند، ملا مقلد توده خواهد شد؛ و حال آنکه اگر توده راه را می‌دانست، دیگر روحانی برای چه می‌خواست؟

روحانی یعنی پزشک روح، و پزشک هم کارش در بدن است و سوختن و دادن

دوای تلخ و تند و اگر بخواهد به میل بیماران خود دوا و غذا دهد، کافه‌چی خواهد بود نه پزشک. روحانی هم کارش نبرد با پندارها و بیرون کردن خرافات از مغزها و پاک کردن دین از دروغ‌هاست و اینها همه برخلاف میل توده است. اکنون کی است که خود را برای چنین سختی‌ها آماده کند و تازه جواب گرسنگی زن و فرزند را هم بدهد؟

روحانی هم بنده خداست و از قانون طبیعت بیرون نیست؛ وقتی دید شتر در خانه آن کس زانو به زمین می‌زند که محافظه‌کارتر است، وقتی دید لیره‌ها و بارها و احترام‌ها پیش آن کس می‌رود که خرافاتی‌تر است، وقتی دید در روضه و منبر، آن کس جلوتر است که دروغ بهتر بیافد و در برابر، ملای دیگری که هم از تراز همانهاست چون به میل توده سخن نگفته برای نان خالی هم درمانده است، از همین جا درس کار خود را برای همه عمر می‌خواند.

یک مثال روشن: امروز همه می‌دانند که قمه زدن خلاف شرع است؛ همه می‌دانند که این روضه‌های امروز بیشتر دروغ است و دروغ بر خدا و پیغمبر هم بدترین دروغ‌هاست؛ با این حال چرا یک ملا جرأت ندارد مردم را از این کار باز دارد؟ برای آنکه می‌داند اگر چنین حرفی از دهانش بیرون آید، نانش سنگ خواهد شد.

روحانی اگر آنچه را می‌دانست می‌توانست بگوید، کار دین و زندگی ما خیلی بهتر از اینها بود. ملا اگر از قطع نان خود نمی‌ترسید، این اسرار در پشت پرده نمی‌ماند و به مثل معروف، کسی می‌تواند شتر را از بام پایین آورد که خودش بالا برده. اصلاح این کار هم بیشتر به دست خود ملا است، نه رضاشاه و نادر و مانند آنها. آری، نیروی مادی هم برای پیشرفت اینکار لازم است، ولی به شرط آنکه نیروی معنوی جلوتر رفته باشد و دل‌های مردم را برای پذیرفتن آماده کرده باشد.

در دفعه پیش که این گفتار را می‌نوشتم، روز عاشورا بود؛ ناگهان دیدم از بیرون صدای هیاهو بلند شد بیرون آمدم دیدم گفتگو از داستان دسته [عزاداری] امروز در جلوی شهربانی اهواز است. در اینجا کار به شرح داستان ندارم که به کجا کشید، مقصود شرح حال این مردم بود که از پراکنده شدن این دسته، چنان افسوس‌ها می‌خوردند که تو

گویی سپاه مدافعی از جلو لشکر مهاجمی فرار کرده. آسیبی را که به آنها رسیده بود، از معجز امروز و شقاوت آنها می‌دانستند؛ و آسیبی را که به آنها رسیده بود، اجرش را از ام‌البین می‌خواستند؛ و چون شب پای رادیو نشستم، دیدم رادیو تهران به جای پشتیبانی از دستوری که خود دولت داده، شروع کرد به همان روضه‌ها و گزافه‌هایی که می‌دانیم. مزد گرفتن برای بیان احکام دین، گذشته از آنکه باعث فساد دین است، به گفته خود فقها هم حرام است؛ و این گونه کسان تنها می‌توانند از بیت المال حقوق بگیرند نه از مردم؛ چنان که امروز هم می‌دانید کارکنان دولت باید کار مردم را انجام دهند ولی مزد خود را باید از خزانه بگیرند؛ زیرا اگر مردم بگیرند، گرچه پیشرفت کارها بیشتر است، ولی چنان که درباره دین و روحانی دیدیم، گردش کارها یکسر روی غرض‌های شخصی خواهد افتاد و زیان این کار خیلی بیشتر است.

اشتباه نشود؛ این معنا غلط است که دولت در کار روحانی دخالت کند، زیرا در این صورت، باز پیراهن عثمان به دست خواهد افتاد؛ و به علاوه، آنان هم زیر بار دولت نخواهند رفت؛ چنان که دولت از درست کردن «دانشکده معقول و منقول»^(۱) شاید همین نظر را داشت، ولی دیدیم این دانشکده هم یکی از کارخانه‌های پشت میز نشین‌سازی شد. برای این کار، تنها راهی که به خاطر می‌رسد و با هیچ قانون و عقیده هم مخالف نیست، این است که امروز در کشور ما موقوفات زیادی است که مصرفش روزه و مانند آن است؛ اگر درآمد آنها با نظارت یک رئیس روحانی و سازمانی درست ولی غیردولتی در این راه صرف شود، هم مال وقف به مصرف خود رسیده و هم بزرگترین خدمتی از این راه به دین و زندگی شده؛ ولی اگر توده همین است و روحانی هم همین، نه بر مرده، [بلکه] بر زنده باید گریست.

شاید بگویید تو یا مجتهدی یا مقلد؛ اگر مجتهدی حرف‌هایت برای خودت حجت است و به درد دیگران نمی‌خورد؛ و اگر مقلدی جاهل را بر عالم بحثی نیست و به عبارت دیگر، این فضولی‌ها به تو نمی‌رسد. آری، این سخن درست است، ولی برای راه

۱- نام پیشین «دانشکده الهیات و معارف اسلامی».

نه برای نتیجه. یعنی شما اگر جامه خود را به خیاط دادید بدوزد، نباید بگویید آن را چگونه ببرد و بدوزد؛ ولی جامه را که به شما داد، باید به اندام شما راست باشد، وگرنه بر شما است که بگویید چرا وقت و پول و جامه من را خراب کردی. شما هم با قانونگذار نگوید که حکم را چگونه و از چه راه بیرون آورد، ولی حکمی را که به شما داد، باید با حکم عقل و آیین طبیعت، که حکم مسلم خدا است، راست بیاید، وگرنه مانند امروز می‌شود که برای یک آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾^(۱) که دستوری است خیلی ساده و حدودش را هم هر کسی می‌تواند با فطرت خدادادی خود بفهمد، چند برابر قرآن کتاب نوشته می‌شود. تازه نتیجه‌اش هم این می‌شود که آب خزینة حمام و آب حوض مسجد جمعه با همه آلودگی‌هایش پاک است، ولی پاکیزه‌ترین آب‌ها اگر سر سوزنی از گُر کم‌تر باشد، همین که انگشت مُتَنَجِّس [= نجس و ناپاک] به آن رسید، نجس می‌شود؛ و یا آبی که به اندازه یک گُر است اگر سگ در آن بشاشد پاک است، زیرا زیاد می‌شود ولی اگر از آن بیاشامد، نجس می‌شود، چون کم می‌شود.

افسوس که عمری با چشم و گوش بسته به سر می‌آوریم و همچون حیوانی که به سنگ گچ‌کوبی بسته باشند، هشتاد سال راه می‌رویم به گمان اینکه عالمی را پیموده‌ایم و اکنون به پشت در بهشت عنبر سرشت رسیده‌ایم؛ ولی چون چشم باز می‌کنیم می‌بینم در همان جا که بوده‌ایم هستیم. آری، این است سزای آنکه چشم خرد را می‌بندد و هر جا او را ببرند، ندانسته می‌رود.

نتیجه آنکه: هر چیزی در این جهان هر اندازه ارزشش بیشتر باشد، وقتی از حد خود گذشت، به همان اندازه زیانش بیشتر خواهد شد. پزشک چون جان مردم را نگه می‌دارد از دیگران ارجمندتر است؛ ولی اگر در کار خود بی‌پروایی کند، از بدترین مردم است؛ روحانی هم اگر راستی به وظیفه خود رفتار کند، از پزشک هم بالاتر است، زیرا پزشک جان را نگه می‌دارد، ولی این روان را که ارزش جان هم به اوست. حال اگر همین کس پا را از گلیم خود درازتر کند یا وظیفه خود را به عکس انجام دهد، می‌شود گفت از همه

۱- «خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد» [البقرة: ۲۲۲].

مردم پست‌تر است. روشنتر بگویم: ضرر چنین کسی برای یک کشور، بیشتر است از نایب حسین کاشی برای یک شهر؛ زیرا او مال را می‌برد و این خرد را؛ او در خانه مردم به ناحق پا می‌گذارد و این در دل مردم؛ آثار او پس از رفتن از میان می‌رود، ولی بدعت‌هایی که این نهاد، قرن‌ها می‌ماند.

گفتار چهارم: حکومت

دین امروز ما می‌گوید: هر دولتی که پیش از قیام قائم بر پا شود باطل است «كُلُّ رَايَةٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ»^(۱)؛ می‌گوید: «کار سلطان و همراهی با آن عدیل کفر است». «سَأَلْتُهُ عَنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ؟ فَقَالَ: الدُّخُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَدِيلُ الْكُفْرِ»^(۲) می‌گوید: «قتال به همراهی غیر امام، مانند خوردن گوشت خوک و خون است» و بلکه در حدیث صحیح، آماده بودن برای جنگ با دشمن را هم نهی کرد.

شگفتا وحشیان آفریقا این را می‌دانند که باید مدیری داشته باشند که افراد پراکنده آنها را گرد آورد و پست‌ترین حیوان‌ها خود را برای ایستادگی در برابر دشمن آماده می‌کنند؛ ولی ما فرقه‌ناجیه در میان همه انسان‌ها و حیوان‌ها، یک سخن تازه‌ای به نام دین درست کرده‌ایم که در قوطی هیچ عطاری یافت نمی‌شود؛ و چون دیدند این سخن به قدری بی‌پاست که همان مردمان زودباوری که هر چیزی را با ساختن یک جمله عربی

۱- هر پرجمی که قبل از قیام قائم برافراشته شود، صاحب آن طاغوتی است که غیر خدا را می‌پرستد (کافی، جلد ۸، صفحه ۲۹۵، وسائل الشیعه ج ۱۵، ص: ۵۲ و مستدرک الوسائل ج ۱۱، ص: ۳۴).

ویراستار

۲- «عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع): مَا تَقُولُ فِي أَعْمَالِ السُّلْطَانِ؟ فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، الدُّخُولُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَالْعَوْنُ لَهُمْ وَالسَّعْيُ فِي حَوَائِجِهِمْ عَدِيلُ الْكُفْرِ، وَالنَّظَرُ إِلَيْهِمْ عَلَى الْعُمَدِ مِنَ الْكِبَائِرِ الَّذِي يُسْتَحَقُّ بِهِ النَّارُ، سُلَيْمَانَ جَعْفَرِي مِي‌گويد: «از امام موسی کاظم پرسیدم نظرت درباره کار حاکمان [و همکاری با آنها] چیست؟» او گفت: «ای سلیمان، داخل شدن در کارهای سلاطین جور و یاری کردن آنها و سعی کردن در انجام مقاصدشان، همپایه کفر است و نگاه کردن به آنها از روی عمد، از گناهان کبیره‌ای است که سزاوار آتش می‌شود» (وسائل الشیعه، ج ۱۲، کتاب

تجارت، باب ۴۵، ص ۱۳۸). ویراستار

می‌پذیرند نخواهند پذیرفت، ناچار آن را به رنگ‌های دیگری درآوردند که ما یک یک آنها را هم مورد گفتگو قرار می‌دهیم و سپس زیان‌های این عقیده را می‌آوریم.

می‌گویند: «حکومت باید به دست فقیه باشد، و حال آنکه دیدیم به این سخن دلیلی ندارند؛ و به علاوه، هرگاه چیزی را شرط برای چیزی دانستند، باید تناسبی میان آنها باشد؛ اگر گفتند مهندس باید ریاضی بداند یا قاضی باید فقیه باشد، سخنی است درست؛ ولی اگر گفتند مهندس باید فقیه باشد، شما خودتان به این شرط می‌خندید که چه بستگی میان فقه و هندسه است؟ یک پادشاه، اول باید استعداد ذاتی برای این کار داشته باشد و سپس اطلاعات نظامی و تاریخی و مانند آن را خوب بداند، برای کسی که یک ساعت وقتش باید میلیون‌ها به کشور نفع دهد، چه نتیجه دارد که مدت‌ها وقت خود را صرف کند تا ببیند که آیا مقدمه واجب، واجب است یا نه. وانگهی ما می‌گوییم کشور مانند کشتی است، ناخدایی می‌خواهد که آن را از گرداب‌ها برهاند و به منزل رساند، هر که می‌خواهد باشد؛ ولی اکنون که فقیه نخواست و یا نتوانسته این کار را انجام دهد، تکلیف ما سرنشینان چیست؟ آیا باید خود را به امواج دریا بسپاریم؟

می‌گویند: «حکومت باید دینی باشد». اگر مقصود دینی است که با زندگی بسازد، چیست بهتر از این شما هرگاه چنین دینی را از دولت بخواهید، بی‌گمان خواهد پذیرفت؛ زیرا دین، بهترین پشتیبان برای دولت است و کیست که از چنین پشتیبانی بگذرد؟ و اگر مقصود همین دینی است که امروز در دست ماست، بی‌پرده باید گفت که این مانند آدم کاغذی است که تنها می‌توان آن را در پشت شیشه گذاشت و تماشا کرد؛ و اگر روزی بخواهند آن را از میان اوراق کتاب بیرون آورند و صد در صد به موقع اجرا گذارند، همان روز هم باید فاتحه کشور و زندگی را خواند.

می‌گویند: «حکومت باید از روی عدالت باشد». البته این شرطی است که هیچ‌کس منکر آن نیست، ولی همه می‌دانیم که اینها بهانه است و مقصود اصلی چیز دیگری است. جایی که تکلیف ارث آدم دو سر و احکام ازدواج «زن جنّیه» را تعیین کرده‌اند، جایی که

احکام مردگان را از دم مرگ تا صور اسرافیل نوشته‌اند، برای کاری مانند حکومت، که پایه اول زندگی است و همه مردم در هر زمانی با آن سر و کار دارند، هیچ تکلیفی معین نکرده‌اند.

ما اگر می‌گفتیم چون دولت به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالمش می‌خوانیم و یا چون مالیات را بیهوده خرج می‌کند حرام می‌شماریم، این ولخرجی‌ها و این وظیفه‌شناسی‌ها از اول پیدا نمی‌شد. ما می‌گوییم اگر در زمان غیبت، انوشیروان عادل به تخت نشیند ظالم است؛ می‌گوییم هر کس که کار دولت را کند، چه وظیفه‌شناس باشد و چه وظیفه‌شناس، اعانت [=یاری] ظلم و یا عدیل [=مانند] کفر است؛ ما می‌گوییم مالیات را هر کس بگیرد -چه کم و چه زیاد- حرام است و باید آن را به همان طرزی که همه می‌دانیم، حلال کند؛ ما می‌گوییم تا می‌شود نباید مالیات داد و چون از دست ما رفت، مرغی است که به هوا پریده، هر جا می‌خواهد برود. چون چنین می‌گوییم، وضع ما هم چنان می‌شود. قرآن می‌گوید و تجربه هم نشان داده که «هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست»^(۱).

اما زیان‌های این عقیده [یعنی عدم همکاری با حکومت]:

مردم را درباره حکومت گیج و سرگردان کرده؛

استقلال و آرامش کشور را سست نموده؛

به خزانه دولت زیان‌های بزرگ رسانیده؛

کارکنان دولت را به کار سست و بدبین کرده؛

فشار همه این خرابی‌ها بر دوش توده بینوا افتاده.

کار دولت در ایران به صورت مبهم و بغرنجی درآمده: از یک طرف می‌گویند مال و

کار دولت محترم است و برای آن قانون‌ها و آیین‌نامه‌ها درست می‌کنند، و از طرف دیگر

۱- «وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ» «و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب

دستاورد خود شماست» [الشوری: ۳۰].

می‌گویند مال دولت مجهول‌المالک و یا بی‌صاحب است و این مقررات هم همه بیخود و من‌درآوری است؛ از یک طرف می‌گویند خدمت نظام، لازم است، زیرا اسلام جهاد را واجب کرده، و از طرف دیگر می‌گویند جهاد اسلام چیز دیگر است و اینها چیز دیگر. در این میان، مردم بیچاره مانده‌اند دودل و سرگردان؛ اگر از آن راه بروند، با دینشان نمی‌سازد، و اگر از این راه بروند، با دنیاشان؛ اگر مالیات و سرباز بدهند، به خلاف گفته‌ی دسته‌ای عمل کرده‌اند، و اگر ندهند، برخلاف دستور کسان دیگر. این است که نه به گفته‌ی اینان کار می‌کنند و نه به دستور آنان؛ بلکه هر طرف سود خود را ببینند، رو به آن می‌روند، زیرا تنها آن کسی حاضر است که یک راه را به همه‌ی سختی‌ها و پستی و بلندی‌ها ببیند که یک مقصد ثابت و روشنی در پیش داشته باشد؛ ولی آنکه خود نمی‌داند چه می‌خواهد، و از همه بدتر، این ندانستن خود را هم نمی‌داند، ناچار هر طرف را آسوده‌تر دید، رو به آن می‌رود.

سربازی که پایه‌ی استقلال کشور روی شانه‌ی اوست یا پاسبانی که آرامش شهر بر عهده‌ی اوست، با داشتن این عقیده چگونه فداکاری و جانبازی کند؟ او در سربازخانه و روزنامه‌ها سخن از میهن‌پرستی زیاد شنیده و سرودهای میهنی را هم خوب آموخته؛ ولی همه‌ی آنها در برابر آن یک کلمه‌ای که به نام دین شنیده هیچ است. او نام انجام وظیفه را در روزنامه‌ها بسیار خوانده؛ ولی در گفتگوهای خصوصی دیده هر کسی در این باره سخنی بگوید، به او لبخند می‌زنند و آدم صاف و صادقش می‌خوانند. او شنیده کار دولت بد است؛ ولی چون «اجباری» آمده، گناه ندارد؛ دیگر علاقه‌مندی چرا؟ او شنیده یک زیارت ثواب «هزار هزار شهید» دارد؛ پس جانفشانی برای چه؟

فداکاری و جانبازی باری است بس سنگین؛ و تنها کسی می‌تواند آن را به دوش کشد که دارای یک دل و یک اراده و یک راه باشد. برای کسی که فرسخ‌ها راه را با سربالایی زیاد پیموده، چه اندازه دلچسب است اگر کسی بگوید بیهوده خود را خسته نکنید و در

کنار همین آب و سبزه بنشینید و خوش باشید. آیا کی است که در برابر چنین سخنی پایش سست نشود؟

شما از قرآن آیه می‌آورید که تنزل پول حرام است، کسی گوش نمی‌دهد؛ ولی اگر پیرزنی بگوید من در خواب دیده‌ام که دادن مالیات یا خدمت سربازی حرام است، بر خود من، که نویسنده این نامه هستم، اثر خواهد کرد.

یک ارابه که رو به پایین، یعنی مطابق میل طبیعت می‌رود، نیروی مخالف کم‌تر می‌تواند در آن اثر کند؛ ولی هنگامی که رو به بالا می‌رود، نیروی کم اثر زیادی خواهد کرد.

وقتی فلان سوداگر و بازرگان می‌خواهند مالیات بدهند، می‌بینند پول است، نه جان است که آسان بتوان داد. اینجا است که تا بشنوند دادن مالیات، اعانت ظلم است، اگر هم هیچ عقیده نداشته باشند، به فکر دین می‌افتند [و] می‌گویند باید مأمور وصول را فریب داد، یا به وسیله رشوه‌ای قانعش کرد که این مالیات را نگیرد، یا هر چه می‌شود کمتر بگیرد؛ و چه بسا قسمتی از آن پول و یا همه‌اش را هم به مأمور می‌دهد تا به جیب دولت نرود؛ و دولت هم که گنج آب‌آورده ندارد، ناچار است آن را وصول کند. این است از یک طرف دولت به سازمان می‌افزاید و از طرف دیگر، مردم به زیرکی خود. تازه چون پایه گره است، اگر دولت همه مردم کشور را هم مأمور و بازرس قرار دهد، باز آن نتیجه که باید به دست نخواهد آمد.

کارمند دولت یا به دین علاقه دارد یا نه. اگر ندارد که حسابی نداریم و اگر دارد، این را هم به همراهش تزریق کرده‌اند که کار دولت بد است و پولش حرام؛ پس در این صورت او اول خود را بدکار و جهنمی دانسته سپس به کار وارد شده. حال شما از چنین کسی چه انتظار دارید جز همان که می‌گوید آب که از سر گذشت، چه یک نی چه صد نی؟

دیگر آنکه چیزی که آدمی را از روی دلسوزی به کار و می‌دارد و از خیانت جلو می‌گیرد، اول دین است، دوم عقل و وجدان؛ چنان که این هر دو با هم باشند، البته اثرش خیلی زیاد است، و اگر تنها شوند، اثرش کم‌تر، و هرگاه این دو برخلاف هم شوند، اثر هر دو خنثی می‌شود. حال در اینجا می‌بینیم عقل می‌گوید فرقی میان کار و مال دولت با دیگران نیست، بلکه چون مال دولت مال همه است، حفظش لازم‌تر است؛ ولی دین ما می‌گوید مال دولت مجهول المالک و به تفسیر مردم، بی‌صاحب است؛ پس تنها باقی می‌ماند ترس، که آن هم در همه جا نیست.

از این رو می‌بینیم که کار دولت در نظر کارمند، برای نفع شخصی شده و در نظر مردم گل بود و به سنبل نیز آراسته گردیده. ما می‌شناسیم کسانی را که برای گرفتن تذکره و رفتن زیارت، که به گفته خودشان مستحب است، رشوه می‌دهند، که مسلم حرام است. می‌بینیم رسواترین دروغ‌ها را همین که نام دین به رویش آمد، بی‌چون و چرا می‌پذیرند، و به عکس، تمام هوش و جُرئزه و فکر خود را به کار می‌اندازند تا ببینند به کجای قانون و مقررات می‌توان دست انداخت یا مسخره کرد. بسیار می‌شناسیم کسانی را که از مال دولت می‌دزدند یا خیانت می‌کنند و از همان پول، صرف زیارت و روضه و نذر می‌کنند. از این رو باید دانست که این مردم چنان که می‌گویند فاسد نیستند، بلکه می‌خواهند خوب باشند ولی راه را گم کرده‌اند.

چون غرض از برپا شدن حکومت و دولت، آسایش توده است و نگهداری هر حکومتی هم با خود توده است، از این رو هر خرابی در این دستگاه وارد شود، فشارش بر دوش خود مردم خواهد افتاد.

پس از همه اینها به خود ملایان نیز از این عقیده آسیب بزرگی رسیده؛ زیرا کسانی که به آنان عقیده دارند، چون کار دولت را بد می‌دانند، کمتر پیرامون آن می‌روند؛ به عکس، بیشتر کسانی وارد کار اداری می‌شوند، که به گفته آنان ارزشی نمی‌دهند یا مخالفند، در نتیجه، آن شد که دیدیم.

دین امروز ما می‌گوید پول مالیات حرام است و گرفتنش ظلم است و دادنش اعانت بر ظلم، و باید به جای آن، زکات و خمس گرفت؛ اما زکات باید از نه چیز گرفته شود که عبارت است از طلا و نقره (سکه دار) و گندم و جو و خرما و مویز و شتر و گاو و گوسفند؛ و اما خمس را از صاحبان تجارت و صناعت می‌توان گرفت، ولی مصرفش نصف سهم امام است که باید داد به مجتهد، و او هم یا باید بدهد به سادات یا به ملایان دیگر و یا به شخص امینی بسپارد و یا به زیر خاک امانت گذارد، تا امام زمان بیاید و بردارد و نصف دیگرش هم که یکباره مال سادات است.

اینکه گفتیم دستورهای دین امروز ما اگر از میان اوراق کتاب بیرون آید و وارد عمل شود، همان روز باید فاتحه زندگی و کشور را خواند، نسنجیده نگفتیم. شرط اول برای نگهداری هر توده، داشتن قانون مالی درستی است. اکنون ببینیم کسانی که می‌گویند همه روی زمین باید زیر فرمان ما باشند، آیا با این دستور من‌درآوری خود، چگونه می‌توانند یک توده کوچک را اداره کنند.

اما زکات - چنان که دیدیم - باید از چیزهایی گرفته شود که بعضی از آنها امروز هیچ نیست؛ مانند طلا و نقره سکه‌دار (اشتباه نشود، اسکناس و شمش زکات ندارد) و بعضی از آنها کم است، مانند شتر و خرما و مویز؛ و بعضی همه جا نیست، مانند گاو و گوسفند و گندم و جو. بنابراین مردم مازندران، که زراعت آنها برنج است، یا مردم تهران و شهرهای دیگر یا کشورهای صنعتی از چه چیز مالیات بدهند؟

اما خمس هم به آن طوری که گفته شد با زندگی امروز نمی‌سازد؛ چنان که یکی از درآمدهای مهم امروز، که وجودش هم لازم است، گمرک است که با این دستور نمی‌سازد و با این حال، از زکات عملی‌تر است؛ ولی در برابر، دو اشکال بزرگ دیگر دارد:

اول آنکه حدیث‌های زیادی از صحیح و غیر صحیح رسیده که امام خمس را بخشیده؛ چیزی را که شاه می‌بخشد شیخ‌علی‌خان چرا نمی‌بخشد؟ در یک کتاب وافی من شمردم

شانزده حدیث در این باره رسیده. چه شده است که برای یک حدیث که می‌گوید: «من زار فاطمة بقم فله الجنة»^(۱) یک چنان بتخانه بزرگی با آن همه تشریفات برپا کرده‌اید، ولی شانزده حدیث صحیح و غیر صحیح هیچ‌جا به حساب نیامد؟ آفرین بر این دینداری! دوم آنکه: مقصود از گرفتن این پول‌ها، تنها پول گرفتن نیست، بلکه مقصود اصلی تأمین خرج‌های ضروری کشور است، و حال آنکه طبق این دستور -چنان که دیدیم- مصرف خمس نه تنها به حال کشور سودی ندارد، بلکه خود یک کارخانه گداسازی بزرگی است.

شما خود اگر فرزندی داشته باشید سالم و بیکار، حاضر نیستید خرج او را از جیب خودتان بدهید، چه رسد به دیگران؛ پس محمد و علی، که خود سرچشمه غیرتند، چگونه حاضر خواهند شد که کسانی به فرزندان آنها یا به کسانی دیگر به نام آنها مال بی‌عوض دهند و از این راه دسته زیادی را به نام دین تنبل و بیکار بارآورند؟

همراهی مالی با مردمان جوان و تندرست این است که آنها را به کار گمارند تا در برابر کار پول بگیرند. پول بی‌عوض دادن به این گونه مردم، دشمنی بزرگی است هم با خود آنها و هم با توده و کشور؛ زیرا به این وسیله، آنها را تنبل و بیکار خواهند کرد، و اگر خوب دقیق شویم، می‌بینیم که علت پیدا شدن این همه گدا و مفت‌خور در این کشور همین خیرات و احسان‌های بیجاست.

خنده‌آور است که کسانی پیش خود یا کسانی مانند خود می‌نشینند و می‌گویند: «اروپاییان قانون‌های ما را برداشتند و مورد عمل قرار دادند تا به اینجا رسیدند»، یا می‌گویند: «دنیای اگر این دستورها را عملی می‌کرد، چنین و چنان می‌شد». آری، من می‌توانم در اتاق خود بنشینم و در عالم فرض یا خیال، بر روی اقیانوس اطلس، یک

۱- «هر کس فاطمه [معصومه] را در قم زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌گردد». (کامل الزیارات، ص

۵۳۶، حدیث ۸۲۶؛ بحارالانوار، ج ۱۰۲، ص ۲۶۵؛ ثواب الاعمال، ص ۱۲۴ و عیون اخبار الرضا، ج ۲،

ص ۲۶۷). ویراستار

کشور پهناوری بسازم و برای آن بناهایی با هزار طبقه و در نهایت زیبایی درست کنم؛ ولی تمام این کشور خیالی من را دو کلمه حرف حساب، نقش بر آب خواهد کرد. این دستوره‌های شما هم اگر عملی بود اول باید در کانون خود عملی شده باشد. در ایران زیاد بودند پادشاهانی که با اجازهٔ علما کار می‌کردند؛ چرا آنها این گوه‌های گرانبها را برنداشتند تا به چنگ دیگران افتاد و در نتیجه آنها رفتند و ما ماندیم؟ امروز هم که زمامداران و پیشوایان و نویسندگان ما طرفدار اینند. نگوئید این اصل مهم دین را عملی کنند تا هم وصولش آسان‌تر باشد و هم مردم از پول حرام دولت آسوده شوند.

می‌گویند: «مردم اگر راستی دیدند یک حکومت ملی و دلسوزی دارند، خود پشتیبان آن خواهند شد و این پول‌هایی را که به نام وقف و نذر و وصیت و غیر از اینها در راه دیگر خرج می‌کنند، به این راه می‌دهند؛ چنان که این کار در تاریخ نظیر هم دارد». می‌گویم: اگر یک توده‌ای تربیت درستی داشته باشند، و یا اگر هم تربیت ندارند، باری اخلاق نیک فطری خود را از دست نداده باشند، ممکن است چنین کارهایی کنند؛ ولی از چنین مردمی که دستوره‌های دینیشان چیزهایی است که در این کتاب نمونهٔ آن می‌بینید، چنین انتظاری نتوان داشت از کسانی که خویش و همسایهٔ خود را گرسنه می‌گذارند و در چنین روزگار سیاهی دسته‌دسته به زیارت می‌روند، شما انتظار فداکاری برای کشور هم دارید؟ عجب خیال خامی!

آری، خدا حس نیک‌خواهی را در آدمی نهاده؛ اگر آن را در راه بیهوده به کار برند، به همان قانع خواهند شد؛ چنان که اگر کسی شهوت جنسی خود را در راه نامشروع به کار بَرَد، به همان قانع و از راه مشروع منصرف می‌شود. این است که می‌بینید در ایران این همه پول‌های گزاف به نام نذر و وقف و وصیت داده شده، ولی در میان آنها خیلی کم است چیزی که راستی دردی را از مردم دوا کند.

اینهمه تکیه‌ها برای عزاداری و مدرسه‌ها برای طلاب و گنبد و بارگاه‌ها با آن همه اوقاف در هر جا می‌بینید، ولی هیچ نشنیده‌ایم و اگر هم باشد خیلی کم است. که کسی

یک پل یا راهی را ساخته باشد یا یک بیمارستان یا دارالْعَجَزَه [=آسایشگاه معلولین] یا دارالْأیتام یا مکتبخانه درست کرده باشد، یا برای آموختن پزشکی یا دواسازی یا فنون دیگر، مدرسه یا بنگاهی درست کرده باشد. در کشوری که دانشگاهی داشته مانند جندی شاپور^(۱)، که درس خواندگانش، پزشک دربار پادشاهان بودند، کار به جایی رسید که پزشکانش یا از یهودیان شدند و یا از کسانی که پیش خود تحفه حکیم مؤمنی را خوانده بودند.

در شهرها آن همه مدرسه برای طلاب، با آن همه اوقاف درست شد؛ ولی در سرتاسر کشور هیچ بنایی یا وقفی برای پزشکی سراغ نداشتیم.

آری، در میان همه کارهای خیر، سقاخانه و آب‌انبار خیلی زیاد ساخته شده، و آن هم برای این بوده که یاد لب تشنه امام حسین کنند، و گرنه از این هم در ایران اثری نمی‌دیدند. اما کارهای خیر دیگر آن زمان عبارت است از اطعام در لیالی متبرکه و ازدواج سادات و عَزَاب [=مجردها] اعراب و نگهداری مَشاهد مُشَرَّفَه و نیابت زیارت و صوم و صلوات و رد مظالم به علمای اعلام برای حفظ «بیضة اسلام»؛ و بیش از همه اینها که گفته شد، عزاداری خامس آل عباس است. اینهاست آن خیرات و مبرات که همواره آن را به رخ مردم می‌کشند و می‌گویند پیش از اینها چنین و چنان بودند. ممکن است کسانی که در کنارند، این سخنان را گزافه پندارند، ولی آثار باقی مانده و همچنین دفتر اداره اوقاف گواه این گفته‌هاست.

یکی از کارهای نیک رضاشاه، گذرانیدن قانون فروش اوقاف و صرف آن در راه فرهنگ و بهداری بود؛ زیرا خود نام وقف به صورت کنونی، روی هر ملکی بیاید، داغ

۱- دانشگاه باستانی جندی شاپور (گندی شاپور) یکی از آثار به جای مانده از سلسله ساسانیان است که بیش از ۱۷ قرن قدمت دارد. گندی شاپور شهری باستانی است در شمال استان خوزستان و در ۱۷ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان دزفول که امروزه ویرانه‌های آن باقی است و به دلیل بیمارستان و دانشگاهی که در آن بوده شهرت بسیار داشته است. ویراستار

باطلی است که بر آن خورده و مصرفش را هم که دیدیم برای چه کارهایی است؛ ولی نویسندگان و نمایندگان و زمامداران ما چون در دورهٔ دموکراسی طرفدار دین شده‌اند، آنها را لغو نمودند و از این راه خدمت بزرگی به دین کردند. نتیجه آنکه برای آدمی مسلم مدیری لازم است و این کار هم حق هیچ شخص و یا دستهٔ بخصوصی نیست، بلکه چون حکومت تنها برای ادارهٔ توده است، پس تنها کسی می‌تواند حاکم باشد که بهتر از عهدهٔ این کار برآید. حال اگر توانست وظیفهٔ خود را به خوبی انجام دهد، «أولوالأمر» اوست و اطاعتش واجب، وگرنه باید او را برداشت و لایقی را به جایش گذاشت؛ چنان که در صدر اسلام، همام مردمی که آن همه اطاعت از خلیفه داشتند، عثمان را کشتند^(۱).

و نیز مسلم است که حاکم هر که باشد، پول از بهشت نخواهد آورد بلکه باید از خود مردم بگیرد. چیزی که هست، یک زمانی دارایی مردم از نوع خرما و شتر بود، مالیات از آن می‌گرفتند و امروز هم که از نوع کارخانه و موتور است، باید از این بگیرند؛ و قرآن هم با اینکه بارها امر به زکات کرده، در هیچ‌جا نگفته زکات را از چه بگیرند.

آن بازرگانی که برای فرار از مالیات صد حيله به کار می‌برد، آن کارمندی که خود را دیندار می‌خواند و با این حال در مال دولت خیانت می‌کند، آن سرباز یا پاسبانی که عقیده دارد کارش پیش خدا ارزش ندارد، پس باید هر چه می‌تواند از زیرش در رود، بداند که به حکم مسلم عقل، که حکم بی‌واسطهٔ خداست، گناهکار است و در پیش خدا مسئول.

ای سرباز، بدان تو اگر یک قطره خون دشمن را بریزی، به حکم عقل بهتر است از آنکه استخرها را از اشک چشم خود پر کنی. ای پاسبان، تو اگر یک شب برای نگهبانی

۱- منظور نویسنده در اینجا، اشاره به مشروع بودن حق اعتراض و برکناری حاکم توسط آحاد جامعه است؛ وگرنه همه می‌دانیم که اعتراض و آشوبی که در دوران خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه در گرفت و منجر به شهادت آن بزرگوار شد، نتیجه غوغاسالاری و فتنه‌انگیزی عده‌ای مغرض بیخبر بود. نگاهی کوتاه به تاریخ اسلام، حاکی از رفاه و آسایش بی‌نظیر جامعه اسلامی در آن دوران، و نشان‌دهندهٔ کفایت و تدبیر خلیفه سوم است. ویراستار

دیگران بیدار باشی، بالاتر است از آنکه شب‌ها را با لب جنابیدن احیا بگیری. تنها به پشتگرمی غیرت و مردانگی شماس است که هر کسی در گوشه‌ای آسوده سر به زمین می‌گذارد. تنها از ترس برق سرنیزه و غرش توپ و تفنگ شماس است که آشوب‌طلبان در جای خود می‌نشینند. هان! دغدغه به خود راه مده. بدران آن شکمی را که از مال غارت پر شده. خورد کن آن دستی را که به کودکان شیرخوار رحم نکرده. قطع کن آن پایی را که به زور در خانه برادران و خواهران درآمده. تو اگر خوشنودی و پاداش‌خدایی را می‌خواهی، این است راه آن، نه آن کارهای کودکانه که خود را بیهوده به آن دلخوش ساخته‌ای.

گفتار پنجم: قانون^(۱)

۱- سخنان مؤلف محترم در مورد قوانین به طور عموم و به ویژه قوانین اسلامی زیاد دقیق نیست. بنابراین، لازم دیدیم که در مورد قوانین یا شریعت اسلامی و ویژگیهای آن مطلب مختصری بنویسیم تا برای همه‌ی خوانندگان محترم روشن گردد:

اسلام، آخرین دین خداوند، دین فطرت و زندگی، دین دانش، عدالت، انصاف و ارزشهای اخلاقی، دینی که سراسرش نظام است، نظام اعتقادی صحیح و پیراسته از خرافات، نظام آداب نیک، نظام عبودیت و بندگی خداوند، نظام حکومت و سیاست، نظام سرمایه و اقتصاد، نظام ازدواج و خانواده و احوال شخصی، نظام تعلیم و تربیت مترقی، نظام قضاوت و دادرسی، نظام حقوق و قراردادها، نظام جنگ و صلح و نظام تمامی امور و در یک کلام، دین اسلام عقیده، شریعت، سیاست و حکومت است.

و نظام حقوقی در اسلام، همانا جز شریعت اسلامی، چیز دیگری نیست؛ شریعت با این ویژگی‌ها که مجموعه‌ای است از عناصر به هم پیوسته که یک مجموعه را تشکیل می‌دهد و با اداره تمام شئون حیات فردی و اجتماعی و ایجاد تمدن اسلامی که بر همه‌ی نظامهای وضعی شرق و غرب برتری دارد، عهده‌دار سعادت و کمال انسان است.

فقههای مسلمان در پرتو قرآن و سنت (دو منبع اساسی اسلام) به شکل گسترده، دقیق و عمیق، در شریعت اسلام تحقیق و بررسی کرده‌اند و یک نظام علمی کامل را مبتنی بر این شریعت، بنیان نهاده‌اند. این شریعت دارای مبادی، منابع، مکتب حقوقی خاص، تقسیم بندیهای روشن و علوم زیر مجموعه و مرتبط است. میراث فقهی اسلام، با توجه به مجموعه‌های فقهی و تألیفات ارزشمند و علوم متعددی که دارد، قابل قیاس با هیچ نظام حقوقی یا شریعت دیگری نیست.

خصائص و ویژگیهای شریعت یا قوانین اسلامی:

شریعت اسلامی یا قوانین اسلامی دارای خصائص و ویژگیهای است که هیچ یکی از قوانین دنیا، آن ویژگی‌ها را دارا نیست. آنها عبارتند از: الهی و ربانی بودن، جهانی بودن، شمولیت، نوگرایی و جامعیت، عدالت گستری.

۱- **ربانیت، الهی بودن:** مقصود از «ربانی» بودن اینست که احکام و اساس این شریعت، ساخته‌ی دست بشری نیست که ناتوانی و ضعف پیوسته همراه اوست، و او مؤثرات مختلف زمان، مکان، فرهنگ، وراثت، شخصیت، و عواطف و... تأثیر می‌پذیرد و تغییر رویه می‌دهد، بلکه شارع آن خداوندی است که در این هستی خالق و آفریننده است و امور این جهان و موجودات آن به دست او اوست... کسی که انسان را آفرید و خود نیاز انسان را بهتر از هر کسی می‌داند، و راه اصلاح او را می‌شناسد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «مگر کسی که (مردمان) را می‌آفریند، (حال و وضع آنان را) نمی‌داند، و حال آنکه او دقیق و باریک بینی بس آگاه است».

نیز «ربانی» بودن به این معنی است که نخستین و عالی‌ترین هدف این شریعت ارتباط دادن انسان با خداوند است، تا به شایستگی او را بشناسند و اوامرش را رعایت کنند و به نیکویی او را عبادت کنند که هدف از خلقت آنها همین است...

و این البته تنها در عبادات فردی نیست، بلکه شامل سایر احکام شریعت اسلامی در بُعد خانوادگی، سیاسی، قضائی و حکومتی و... نیز می‌شود. و به خاطر همین «ربانیت» است که مسلمین در مقابل قوانین و دستورات این شریعت اختیاری از خود نشان نمی‌دهند و این امر نشان دهنده‌ی ایمان خالصانه و پیوند عمیقی است که با آن دارند... چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ...﴾ [الأحزاب: ۳۶] «هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خداوند و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آنرا مقرر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند...».

۲- **جهانی بودن:** منظور از جهانی بودن این است که احکام، اصول، و قوانین شریعت اسلامی، رنگ و بویی انسانی و جهانی داشته و «رحمة للعالمین» است. و برای هدایت همه بشریت آمده است. و شریعت و قانونی برای گروه خاصی از مردم یا برای منطقه‌ای معین از زمین نیست بلکه برای نوع انسان، از آن نظر که انسان است، آمده است، سیاه باشد یا سفید، عرب یا عجم، شرقی یا غربی و... تفاوتی ندارد، همچنین در این شریعت الهی، نژاد پرستی و تعصب‌های قومی و قبیله‌ای و طبقات اجتماعی نقشی ندارد و از نظر آن، مردم همه یکسانند.

و این ویژگی در بسیاری از آیات قرآن بیان شده است؛ از آنجمله: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷] «ای پیغمبر! ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم». ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸] «ما تو را برای جلگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده رسان و بیم دهنده باشی ...».

۳- شمولیت و گستردگی: و مفهوم آن این است که شریعت اسلامی مجموعه‌ی قوانینی است، مشتمل بر نظام و احکام و مصالحی که تمامی جوانب لازم برای ساخت و اصلاح فرد و اجتماع را در بردارد. از مسائل مربوط به عقاید و عبادات و اخلاق گرفته تا مسائل مربوط به قوانین مدنی و امور قضائی و مسائل فردی و نظام‌ها و روابط اجتماعی و روابط بین کشورها و امور مربوط به اصول حکومتی و قواعد اقتصادی و پایه‌ها و اساس یک جامعه برتر... تمامی این امور در اصولی دقیق و هماهنگ و در قوانینی الهی و ابدی تدوین یافته است، قوانینی که حیات می‌بخشد و مرگ را می‌راند، وحدت می‌آفریند و از تفرقه و پراکندگی بیزار است و در میان مردم مهر و الفت ایجاد می‌کند و از پراکندگی و ایجاد کدورت در میان آنها جلوگیری می‌کند، سازندگی ایجاد می‌کند و از ویرانی و ویرانگری دوری می‌گزیند و منع می‌کند و... از جانب خداوندی مقتدر فرستاده شده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ﴾ [النحل: ۸۹] «... و ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم که بیانگر همه چیز و وسیله‌ی هدایت و مایه رحمت و مژده رسان مسلمانان (به نعمت جاویدان الهی) است».

۴- جامعیت و نوگرایی: منظور از جامع و نوگرا بودن، آنست که اصول و قواعد کلی شریعت اسلامی نیازهای مختلف کلیه زمان‌ها را بر طرف می‌کند و با فرهنگ‌ها و تمدن‌های امروزی، همراهی کامل دارد، حتی در احکام معاملات و مسائل قانونی و نظام اقتصادی و روابط دول و... در این مورد به ذکر چند مورد می‌پردازیم:

«قرآن کریم» در امور قانونی و قضائی به وضوح بر «اصل عدل» صحه می‌گذارد، آنجا که می‌فرماید: ﴿أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ﴾ [المائدة: ۸] ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸] این اصلی که آیات بالا بر آن تأکید دارند، قاعده‌ای کلی و ثابت و پابرجاست، که هرگز تغییر نمی‌کند و دستخوش دگرگونی نمی‌شود، و عمل به آن در هر شرایط زمانی و مکانی الزامی است. اما وسایل، مقدمات و شرایط عملی کردن آن، در زمان‌های مختلف و بخصوص در زندگی نوین تغییر

یافته است. بکارگیری و تعمیم «اصل عدالت» در یک دادگاه یا در دادگاه‌های متعدد، یا با جدایی قوه قضائیه از قوه مجریه و مقننه همه‌ی این‌ها به خاطر تجارب فردی که بشریت به دست آورده، مطرود و متروک شده است.

و نخستین هدف شریعت اسلامی، عملی کردن و عمومیت دادن «اصل عدل» است، حال این تعمیم دادن با هر وسیله‌ای که ممکن باشد یا به هر صورتی که اهل حل و عقد، آنرا چاره‌اندیشی کنند، یا بر اساس نظام و برنامه‌ای که متخصصین در این رشته آنرا پیشنهاد نمایند، جایز است و این البته تا زمانی است که، دادگاه‌ها «اصل عدالت» را برای آسایش اکثریت قریب به اتفاق به کار گیرند!

اما در مورد برخی مسائل دستوری صریح و «نص» خاصی نیامده است، اینگونه مسائل بر اساس «اجتهاد زمانی» از طریق «قیاس صحیح» یا بکارگیری «مصلحه مرسله» و «استحسان» یا سایر ادله‌ای که بکار بردن آنها بر اساس مشرب فقهی مجتهدین مختلف بوده و آراء و تغییر می‌دهد، حل می‌شود... پس در مورد مسائل جدیدی که درباره‌ی آنها «نص صریح» نیست علمایی که آگاهی کافی دارند، و به تقوی و پرهیزگاری مشهور هستند، اجتهاد می‌کنند و حکمی که صادر می‌کنند بر اساس مصالح روز و در راستای اصلاح تمدن‌ها و فرهنگ‌های جدید می‌باشد، در همین مورد علمای اصول می‌گویند: «تغییر و دگرگونی احکام و قوانین (ثانوی) با تغییر زمان ایرادی ندارد».

اما مسائلی که در مورد آنها «نص قطعی» بیان شده، مانند اصول عقاید، اصول ایمان، احکام عبادات و تحریم زنا و خمر و ربا و قمار و مانند اینها، قابل اجتهاد و قابل تغییر و تحول نیستند و اگر کسی بخواهد در مورد آنها با دلیل تراشی برای تغییر آنها به اجتهاد روی آورد، تیشه به ریشه‌ی «شریعت اسلامی» زده و با خدا و رسولش به دشمنی برخاسته و از دین خارج و مرتد شده است چنانکه علمای اصول گفته‌اند: «در قابل نص قطعی، اجتهاد هیچ موردی ندارد».

از جمله مواردی که بیانگر جامعیت و نوگرایی همیشگی این شریعت در طول زمانهاست، اینست که قواعد و قوانین تشریحی خاصی آورده که از نصوص قطعی و وقایع شرعی گرفته شده است مانند: اصل «الضرر یزال» و «الضرر لایزال بالضرر» و «یتحمل الضرر الخاص لدفع الضرر العام» و اصل «الضرورات تبیح المحظورات» و «ما یبیح للضرورة یقدر بقدرها» و اصل «درء المفسدة یقدم علی جلب المصلحة».

۵- عدالت جوی مطلق: منظور از آن اینست که هدف «شریعت اسلامی» اقامه‌ی عدل و گسترش برادری و انس و الفت در بین همه‌ی مردم و حفظ جان و مال و آبرو و عقل و خرد آنها و حفظ دین و اخلاق آنهاست. و نیز هدف نهایی آن تحقق بخشیدن به مصالح بندگان در امور دنیا و قیامت است.

چرا قانون در ایران فلج می‌شود؟

دین امروز ما می‌گوید: «تنها قانونی رسمی و اطاعتش لازم است که از شرع رسیده باشد، و قانون‌های دیگر همه من‌درآوری، و بلکه بدعت است». شما اگر در همین جا کمی دقیق شوید یکی از سرچشمه‌های بزرگ بدبختی این کشور را خواهید یافت، زیرا این مسلم است که قوانین شرع، هر اندازه هم جامع و کامل باشد، باز محال است که بتواند همه احتیاجات بشر را در هر جا و هر زمان تأمین کند؛ چنان که ما امروز احتیاج به

و البته هدف این شریعت تحقق بخشیدن به مصالح طبقه‌ای خاص یا ملتی خاص جدای از دیگران نیست همچنان که هدف آن عملی کردن مصالح دنیوی با قطع نظر از مصالح اخروی نیست، کاری که قوانین زمینی به آن اشتغال دارند و البته عکس اینهم درست نیست، یعنی همانند بعضی از تفکرات و ادیان تندرو نیست که تنها به جنبه‌های معنوی و روحی توجه می‌کنند.

و رعایت دقیق و همزمان تمامی این جوانب از یک قانون زمینی که ساخته‌ی دست بشر باشد، محال است. و رعایت آنها به علم و مرحمت خداوند نیاز دارد، چون انسان پیوسته از یک جنبه و زاویه می‌نگرد و از زوایای دیگر و جوانب دیگر غافل می‌ماند، اما خداوند که با احاطه‌ی کاملی که با همه‌ی اشیاء و همه‌ی جوانب دارد، به جهان می‌نگرد، او آفریننده‌ی دانا و با تدبیر است که رحمت و علمش بر همه چیز سیطره دارد: ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾ [الملک: ۱۴] «مگر کسی که (مردمان) را می‌آفریند (حال و وضع آنها را) نمی‌داند؟ و حال اینکه او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟»

اینها بارزترین و روشن‌ترین خصایص و ویژگی‌های «شریعت اسلامی» است و شریعتی که «ربانی بودن»، «جهانی بودن»، و «شمولیت» در آن جمع شده و در نظام‌های قانونی آن ویژگی‌های «عدالت گستری»، «تجدد و جامعیت»، نهفته باشد، قطعاً شایستگی بقا و جاودانگی را دارد، و می‌تواند با انوار حقایق، مدنیت، و عرفان دنیا را روشن کرده و در آسمان بشریت مناره‌های هدایت و علم و فرهنگ و تمدن را بالا برده و در درون زمان، نشانه‌های عظمت و بزرگ و قدرت و جاودانگی برجای نهد.

در اخیر شایان ذکر است، اگر کسانی ادعای حکومت اسلامی و تطبیق قوانین اسلامی را می‌کنند اما دروغ گفته و در این امر خیانت می‌نمایند، و خلاف آن را انجام می‌دهند، حساب آنها با اسلام جدا است اسلام از اعمال آنها بیزار و مبراست. (مُصحح)

قانون‌های زیادی داریم مانند قانون ثبت و بانک و مرور زمان و آیین دادرسی و محاسبات بودجه و گمرک و صدها مانند آن، که از شرع نرسیده. حال ما اگر بخواهیم از یک طرف برای اینها قانون وضع کنیم و از طرف دیگر بگویند اینها غیر رسمی و یا بدعت است، درست مانند همان خواهد شد که شما از بالا به حوض آب ببندی و دیگری از پایین زیرابش را بزند. این است که می‌بینید در این کشور، با این همه سازمان، قانون، ارزشی ندارد، زیرا قانون تا هنگامی زنده [و] برپاست که ریشه‌اش در دل‌های مردم جا گرفته باشد، وگرنه مانند آن درخت کاغذی است که ظاهرش درخت است ولی از یک باد سرنگون می‌شود.

من نمی‌دانم در کشورهای دیگر رفتارشان با قانون چگونه است، ولی گویا هیچ جای دنیا این طور نباشد که مخالفت با قانون و بلکه مسخره کردن آنرا جزء وظیفه و زرنگی خود بدانند.

جوانی دو سال خدمت سربازی خود را با تنبلی و بی‌عاری بسر آورده و اکنون بجای اینکه باری این کار زشت خود را پنهان کند، با پیشانی باز، رفتار زشت خود را برای این و آن می‌گوید، و شنوندگان هم با خنده‌ای آمیخته به تشویق می‌گویند: «بله آقا، سربازی یعنی زیرش در روی». دیگری [که] بر سر کاری کودکانه به پاسبانی جسارت کرده، به جای اینکه به او بگویند: «آسایش و حفظ مال و جان شما بسته به احترام پاسبان است»، می‌گویند: «ای آقا، حوضی که آب ندارد، قورباغه می‌خواهد چه کند؟» (یعنی: مملکتی که صاحب ندارد پاسبان برای چه می‌خواهد؟) دیگری مبلغی رشوه داده و تذکره [ویزا یا روادید] کربلا گرفته به جای اینکه به او بگویند: «چرا با این عمل خود کارمندان دولت را که عضو حساس کشورند فاسد می‌کنید»، می‌گویند: «اینها پیش سیدالشهدا جایی نمی‌رود؛ خوب است همه خرج‌ها در این راه باشد». آن یکی [که] کالای خود را قاچاقی از مرز گذرانیده، چنان سرفرازانه این کار خود را بیان می‌کند که تو گویی مال خود را از چنگ

دزدان و راهزنان به در برده است. اینهاست نمونه از طرز رفتار این توده با مقررات. حال

شما از چنین درختی، جز همین میوه‌ای که داده، چه انتظاری دارید؟

جهت چیست که سرباز دیگران خود را از زیر تانک و دهان توپ می‌اندازد، ولی ما در پشت میز و کنار بادزن و بخاری، حاضر به انجام وظیفه نیستیم؟ چرا در کشورهای دیگر به یک جبهه با آن همه پهنا و درازا مرتب خواربار و لوازم می‌رسانند، ولی دولت ما روی هر چه دست گذارد، مانند قوطی لوطی غلامحسین همه چیز از زیرش فرار می‌کند؟ چرا در جاهای دیگر میلیون‌ها زن برای سربازی ثبت اسم می‌کنند، ولی ما برای فرار از کار رشوه می‌دهیم؟ چرا در جاهای دیگر کارهایی که صد در صد با کشته شدن همراه است، آن همه داوطلب دارد، ولی اینجا می‌گویند سربازی یعنی زیرش در روی؟

خواهید گفت برای این است که بزرگان ما بد هستند و زیردستان هم از آنها یاد می‌گیرند. این سخن راست است، ولی آنها چرا بد شدند؟ اگر فکر کنید که این باد از روی درخت‌ها و خانه‌های بسیاری گذشته، پس چرا تنها این درخت یا این خانه را سرنگون کرد؟ ناچار به این نتیجه می‌رسید که عیب اصلی در ریشه بوده؛ حال باید دید آن عیب چیست. شاید بگویید: علت این است که ایرانی جنسش بد است، یا تقدیر و سرنوشتش این طور بوده است. می‌گویم: تجربه، خلاف این را نشان داده و قرآن هم می‌گوید هر گرفتاری به آدمی رسد از خود اوست. آری ایرانی بد است، ولی این بدی در تربیت اوست نه در جنسش. من گمان می‌کنم اگر این تربیت و این عقیده‌ها در هر توده دیگری بود، یکبارہ نابود شده بود و باز هم ایرانی است که خود را با این عقیده‌های فاسد سر پا نگه داشته.

می‌گویید: این عقیده‌ها مال دینداران است، و حال آنکه امروز بسیاری از مردم به خدا و پیغمبرش هم عقیده ندارند، چه رسد به این حرف‌ها که در درجهٔ دهم و بیستم است؛ پس آنها چرا بدانند؟ می‌گویم: اول آنکه: فرار از قانون موافق میل آدمی است و چنان که دیدیم- برای این گونه چیزها کوچکترین محرک، و بلکه همان نبودن مانع کافی است؛

دوم آنکه: در میان ما تازگی ندارد که کسانی به خدا و پیغمبر بی‌علاقه باشند، ولی به چیزهایی که نسبت به آنها می‌دهند، پابند باشند؛ چنان که می‌بینیم کسانی به خدا عقیده ندارند، ولی برای امامزاده نذر می‌کنند؛ به معاد عقیده ندارند، ولی برای مردگان، ماه و سال می‌گیرند؛ مال از راه حرام به دست می‌آورند و به زیارت می‌روند؛ عرق را می‌خورند، ولی اگر به جامه‌شان بریزد، می‌شویند. آری، یک توده که راه روشنی در پیش ندارند، به هر طرف می‌روند و در هیچ طرف هم ایستادگی ندارند؛ سبب آنکه: در این کشور، بی‌دین و با دین کم است و اینها که می‌بینید، مردمان سرگردانی هستند که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌خواهند؛ اینها بوجار لنجابند که هر طرف باید بیاید، بادش می‌دهند؛ در پای نفع، مادی صرفند و در خرافات، دیندار تمام.

آنانکه دین ندارند باری صفحه دلشان از این خرافات پاک است و آنانکه دین دارند گرچه عقل را زیر پا گذاشته‌اند، ولی به اصل‌های نیک دیگری پابندند. اما زینهار از این شتر مرغ‌ها که بدی‌های هر دو دسته را دارند و نیکی‌های هر دو دسته را رها کرده‌اند. شما فرض کنید امروز جنگی پیش آمده و می‌خواهید اینها را به دلیری و پافشاری وادارید؛ اگر به نام میهن بخوانید، می‌بینید مانند دینداران، کشور و میهن را دروغ می‌خوانند؛ و اگر به نام دین بخوانید، می‌بینید به آن هم دلبستگی ندارند و باید هم این طور باشند، زیرا نمی‌توانند دین امروز را صد در صد بپذیرند و نمی‌توانند صد در صد آنرا کنار گذارند و نمی‌توانند راست و دروغ را از هم جدا کنند؛ ناچار نتیجه همین می‌شود که شده است.

خواهید گفت: همه این حرف‌ها درست ولی ما دلیلی نداریم بر وجوب اطاعت این قوانین و برخلاف ما انزل الله هم نمی‌توانیم حکم بدهیم. می‌گوییم: چه دلیلی می‌خواهید بهتر از عقل که فرستاده نزدیک خدا و راهنمای ما به خود دین است؟ ما گمان می‌کنیم که در کار دین و زندگی کوریم و باید برای همه چیز به ما دستور دهند؛ چنان که در حدیث هم آمده که وقتی آدم گندم خورد، در فشار افتاد و نمی‌دانست چه کار باید کند تا خلاص شود؛ به مشرق و مغرب رفت چاره به نظرش نرسید، تا جبرئیل آمد و جلو او

نشست و یادش داد و آدم همان کار را کرد و آسوده شد.

راست است که آدمی در راه، محتاج به راهنماست؛ ولی خدا چشم و عقلی هم به ما داده. شما اگر بخواهید رو به مقصودی روید یک چیز از راهنما می‌پرسید و صد برابر آن از چشم خود و چگونگی راه استفاده می‌کنید؛ همچنین ما راه خدا را هم با سه وسیله می‌توانیم بشناسیم: اول: گفته‌های مسلم برانگیختگان خداست، که شما آنرا نیک می‌شناسید؛ دوم: عقل است که شما آن را یکی از دلیل‌های چهارگانه می‌شمارید ولی در عمل هیچ به حساب نمی‌آورید. آری، عقل آلوده به فرض‌های شخصی می‌شود، ولی چاره آن را هم کرده به اینکه کسان دیگری که در آن کار نفع ندارند، درباره آن داوری کنند و یا قانون بگذارند و به علاوه، آلودگی خود دین هم به این غرض‌ها کم‌تر از عقل نیست؛ سیم: آیین طبیعت است که هیچ آن را نمی‌شناسید، و حال آنکه بهتر و روشن‌تر از همه، اراده الهی را بیان می‌کند.

شما اگر وارد خانه‌ای شدید و دیدید یک جا گلکاری است و یک جا آجر فرش، یک اتاق درش باز است و دیگری قفل، و یک غذا روی میز آماده است و دیگری در گوشه پنهان، البته خواهید فهمید که از چه راه باید بروید و کجا باید بنشینید و از چه غذا باید بخورید. همچنین ما وقتی نگاه کنیم به دستگاه طبیعت و قوانین آن، که آفریده خداست، به خوبی می‌توانیم بفهمیم که خدا از ما چه می‌خواهد.

ما چون نگاه می‌کنیم به تن خود می‌بینیم که همه عضوهای گوناگون مدیری دارند به نام مغز که همه را برای انجام یک مقصود، که نگهداری تن است، به کار وامی‌دارد و می‌بینیم که این اعضا با تغییر محیط، طرز کار خود را تغییر می‌دهند؛ می‌بینیم هر عضوی اول برای اجتماع است، بعد برای خود؛ می‌بینیم هر عضوی وظیفه خود را انجام نداد بیمار می‌شود و این بیماری گاهی هم همه تن را فرو می‌گیرد؛ [پس] می‌فهمیم توده هم که در حکم تن است، حاکم و سرباز و مالیات و قانون می‌خواهد و این قانون هم باید در صورت تغییر محیط، مناسب آن شود.

ما چون دیدیم گردش این جهان همه از روی آیین طبیعت است و دیدیم آنان که بیرون از این آیین ادعایی دارند جز حرف چیزی به دستشان نیست، می‌فهمیم که امام حاجت نمی‌دهد و امامزاده کور را بینا نمی‌کند، و نذر و روضه و ختم کسی را به حاجتش نمی‌رساند، و از روی استخاره و رَمَل کسی نمی‌تواند از آینده خبر دهد، و تربت و آبِ دعا بیماری را شفا نمی‌دهد. اگر باور ندارید، بگویید هر کس چنین ادعاهایی دارد بیاورد در برابر چند نفر آدم دقیق و کنجکاو نشان دهد تا ببیند که خدا قانون‌هایی را که با دست خود وضع کرده، به دست این مردمان کلاهدردار عوض نخواهد کرد.

مگر با حرف می‌توان آیین خدا را عوض کرد؟ این همه گفتند مالیات حرام است و کار دولت ظلم است، هیچ نتوانستند جلو آنرا بگیرند (ولی آن را آلوده کردند). آری، رودخانه بزرگی که با فشار رو به پایین می‌آید، با خاک نمی‌توان جلوی آن را گرفت؛ و اگر کسی جلو آن ایستاده، بیهوده خود را خسته کرده، ولی در این میان، آب را هم گل‌آلود نموده است.

اینکه می‌گویند همه قوانین در کتاب و سنت هست و به این بهانه بی‌احساس می‌خواهند در جلو ناموس مطابقه (که یکی از قوانین مهم طبیعت است) بایستند، البته نخواهند توانست، ولی می‌توانند قانون را از نیرو بیاندازند. آنکه می‌گوید: «اگر ز کوه فرو غلطد آسیاسنگی، نه عارف است که از جای خویش برخیزد» این را بهانه برای تنبلی و مفت‌خوری خود گردانیده، و گرنه هرگاه شما سنگ کوچکی سوی او پرتاب کنید بی‌اختیار فرار خواهد کرد. آنکه می‌گوید آب دعا و تربت من شفای هر دردی است، دروغ می‌گوید یا نادان است، زیرا می‌بینیم خود او هنگامی که بیمار می‌شود، با داشتن چنین دارالشفایی، دنبال پزشک و دارو می‌رود. آن حاجی آقا صدها شعر و جمله‌های فارسی و عربی در نکوهش دنیا می‌خواند، با این حال تنزیل [= نزول] پول می‌خورد و احتکار می‌کند و کالایش را هم ده برابر می‌فروشد؛ ولی اگر به او بگویید این کارهایی که شما به نام دین می‌کنید، دردی را از زندگی دوا نمی‌کند، می‌گوید: «ما دنیا را به چشم مادی شما نمی‌بینیم؛ دنیا خانه گذر است و باید آخرت را آباد کرد»؛ آن وقت او می‌شود

اهل آخرت و روحانی، و من می‌شوم اهل دنیا و مادی. این است نتیجه خرافات یا ایستادگی در برابر آیین خدا و قانون طبیعت، که از راه کج خود مانده و از راه خدا رانده خواهد شد.

نتیجه آنکه: دین و عقل و طبیعت سه پیک راستگویی هستند که هر سه از جانب خدای راستگویی آمده‌اند. اگر اینها همیشه با هم نباشند هیچ گاه برخلاف هم نخواهند بود. قرآن یک کتاب خداست، ولی گیتی کتاب بزرگ‌تر اوست. شما گفته‌های عقل و طبیعت را بی‌واسطه از خود آنها می‌شنوید، ولی گفته‌های دین ممکن است با صد فاصله به شما رسد که در هر فاصله هم یک جور غرض یا خطایی آن را تغییری داده باشد.

خدا دین را برای آدمی فرستاد تا گره‌هایی که در اثر نادانی در زندگی‌شان پیدا شده بگشاید، نه آنکه خود گره دیگری بر آنها بیافزاید و قوز بالا قوز شود و یا غرض‌ها و هوس‌های هزار و سیصد ساله زمامداران و پیشوایان را هم به نام دین بر شما تحمیل کند. شما اگر دستوری دیدید به نام دین که با عقل و زندگی نمی‌سازد، چاره ندارید جز آنکه بگویید این دستور از دین نیست، و یا بگویید خود آن دین، خدایی نیست؛ چنان که اگر جامه برای شما آوردند که به اندام شما راست نمی‌آید، یا می‌گویید این جامه برای من نیست و یا می‌گویید دوزنده آن بی‌اطلاع بوده و شَقِّ سِیِّم [= حالت سوم] ندارد. به عبارت دیگر، باید همیشه کلاه را به اندازه سر گرفت، ولی شما می‌خواهید سر را باندازه کلاه کنید؛ ناچار وضع دین و زندگی ما این گونه پریشان و در هم بر هم از کار درآمده است.

گفتار ششم: حدیث

دین امروز ما می‌گوید: «وظیفه‌ای را که خدا برای آدمی قرار داده، در میان همین احادیثی است که ما در دست داریم» و بر این سخن هم دلیل از کتاب و سنت و عقل و اجماع آورده‌اند؛ ولی همه آنها را خودشان جواب داده‌اند، به جز دو دلیل که آن را هم من جواب می‌دهم و سپس دلیل‌های درست نبودن این اخبار را می‌آوریم.

اول: دلیل «انسداد» است که می‌گویند ما می‌دانیم خدا ما را مکلف کرده و می‌دانیم که آن تکلیف هم در میان همین اخبار است. حال که دست ما به علم نمی‌رسد، ناچاریم به همین اخبار عمل کنیم. این سخن را اگر کمی از هم بشکافیم، می‌بینیم کفر آشکاری است، زیرا خدا همه چیز این زمین را برای آدمی آفریده و آدمی را هم برای پیمودن راه حق؛ حال اگر کسی بگوید که خدا باب علم به این راه را هم بر روی او بسته، اسم این خدا را چه می‌توان گذاشت؟

آیا هیچ ستمکاری و یا هیچ دیوانه چنین کاری را می‌کند که کسی را به کاری وادارد و اسبابش را از او بگیرد. همین دولت که شما او را «ظلمه» می‌خوانید، تا حکم خود را به کسی ابلاغ نکند، یا وسیله عمل به آن را در دسترس نگذارد، از شما کاری را نمی‌خواهد؛ پس چگونه بر خدای توانا و مهربان روا می‌شمارید که هزاران سال این اشرف مخلوقات خود را سرگردان گذارد و او را حواله کند به این احادیثی که صدها و شاید هزارها سال ناپاک در ساختن آنها به کار رفته؟ ما قوانین طبیعت و حکم عقل را که با روشن‌ترین بیان و بی‌هیچ واسطه، اراده الهی را بیان می‌کند کنار می‌اندازیم و آنگاه مانند آن گدایانی که جامه خود را در خانه می‌گذارند و برهنه بر سر راه می‌نشینند و می‌لرزند، می‌گوییم: خدا باب علم را به روی ما بسته؛ و حال آنکه اگر کسی به فطرت اولی خود باشد با یک نگاه این را در می‌یابد که اگر دری را بر روی ما بستند، معنایش این است که از آن در نباید

رفت.

دلیل دوم که برای درست بودن اخبار آورده‌اند، سیره عِفْلاست، یعنی اگر کسی خبری را از جایی شنید، آن را می‌پذیرد (مانند تاریخ)؛ پس ما هم باید این اخبار را بپذیریم. آری، این سخن درست است، ولی تا وقتی که دلیلی بر نادرستی آن نداشته باشیم؛ چنان که امروز به همین جهت، تاریخ پیشدادیان را نمی‌پذیریم؛ و ما گذشته از آنها که تا اینجا گفته شده، شش دلیل بر نادرستی این احادیث داریم که اول به تفصیل نوشته شده بود، ولی در اینجا برای اختصار، فهرست‌وار آورده شد:

بسیاری از احادیث با عقل نمی‌سازد (نمونه‌های چندی از این اخبار در گفتارهای پیش گذشت)؛

بسیاری از اینها با علم و گاهی با حس نمی‌سازد (نمونه حدیث دیده شود)؛

بسیاری از اینها با زندگی نمی‌سازد. (گفتار حکومت و قانون دیده شود)؛

بیشتر اینها خودشان با هم نمی‌سازند. (کتاب‌های حدیث پر است از اینها)؛

می‌دانیم بسیاری از این احادیث ساختگی است (کتاب‌های در آیه قسمت حدیث موضوع یا مجعول دیده شود).

این اخبار، ظنی است و به حکم عقل و قرآن، پیروی ظن جایز نیست: ﴿وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^(۱).

بمباران سه سنگر اصلی

من هم مانند شما بسیار شنیده بودم که بهترین دستوره‌های علمی و عملی در این احادیث ماست و پیشرفت‌هایی که اروپاییان در علم و زندگی پیدا کرده‌اند از احادیث ما برداشته‌اند. از این رو با شوق زیادی شروع کردم به خواندن کتاب‌های حدیث (و اتفاقاً کتابخانه ما هم از این جهت نقصی نداشت).

۱- «و در واقع، گمان در [وصول به] حقیقت هیچ سودی نمی‌رساند». [النجم : ۲۸].

در سال‌های اول اگر حدیثی می‌دیدم که پذیرفتنش بر من دشوار بود، به حکم عادت، نقص را از طرف عقل می‌دانستم و مانند دیگران می‌گفتم:

هر چه هست از قامت ناسازِ بی‌اندام ماست و نه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست ولی در عین حال، اگر حدیثی می‌دیدم که یک گوشه‌اش با علم امروز جور در می‌آمد، آن را با نشاطی یادداشت می‌کردم (و بعدها کتابی هم بنام دین و دنیا در این زمینه نوشته‌ام) ولی این کشمکش میان عقل و عادت، همچنان برپا بود و چون دیدم بیش از این نمی‌توانیم وجدان خود را خفه کنم، گفتم شاید این احادیث سندش ضعیف باشد. در این زمینه هم که وارد شدم، دیدم با اینکه حدیث صحیح اساساً کم است (در کتاب کافی نزدیک ۱۲ درصد) باز خیلی از این احادیث صحیح است.

چون از اینجا هم ناامید شدم، گفتم شاید این احادیث تأویل داشته باشد؛ ولی می‌دیدم تأویل هم کار بسیار بیجایی است، زیرا مسلم است که اگر عاقلی سخنی بگوید، مقصودش همان چیزی است که عرف از آن می‌فهمد ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ﴾^(۱) و اگر غیر از این باشد، نظام زندگی به هم می‌خورد، زیرا ممکن است من خانه‌ام را با سند رسمی به شما بفروشم و چون پشیمان شدم، بگویم مقصود من از خانه، درخت‌های خانه بود؛ چنان که همین کار را با قرآن کردند و در نتیجه، هفتاد و دو ملت همه به قرآن تمسک می‌کنند و حال آنکه این همه از هم دورند.

و نیز همین کار را با حدیث کردند و در نتیجه یک زمان با تأویل‌های خنکی آن را با علوم قدیم تطبیق نمودند و چون آنها عوض شد، اینها هم طرز تأویل را عوض کردند (مانند الهیة و الإسلام) در صورتی که نه آن درست و نه این.

در ضمن این افکار، برخوردارم به یکی از دوستان؛ گفت من با آقای کسروی بودم و ایشان برای کتاب دین و دنیایی که نوشته‌ای به تو بد می‌گفت. گرچه این سخن بر من

۱- «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم» [ابراهیم: ۴].

خیلی گران آمد، ولی وقتی از او جدا شدم به این فکر افتادم که من در این باره از هر طرف رفتم، به جای بن بست رسیدم؛ حالا چه مانعی دارد که از اصل، دور این احادیث را قلم بگیریم؟ دیدم نه تنها مانعی ندارد، بلکه چاره هم جز این نیست.

حال برای اینکه کسان دیگری که در پی حقیقتند از اول در این کشمکش‌ها نیفتند، این سه سنگ را که سه پناهگاه اصلی عادت است ویران می‌کنیم؛ یعنی برای نمونه حدیث‌هایی را می‌آوریم که نه تنها برخلاف علم، بلکه برخلاف حس است، تا خوانندگان بتوانند از روی این دیده‌ها پی [به] ندیده‌ها برند، مگر اینکه در اینجا هم بگویند خطا از طرف حس است؛ دوم آنکه: این احادیث گرچه از جلد ۱۴ بحار[الانوار] برداشته شده ولی آنها را که خود کتاب ضعیف شمرده و یا از کتاب غیر معتبری نقل کرده نیآورده‌ایم و روی هم اگر این احادیث از دیگران قوی‌تر نباشد، ضعیف‌تر نیست؛ سیم آنکه: آقای شهرستانی با اینکه «الهیة والإسلام» را برای اصلاح این احادیث نوشته، نتوانسته اینها را تأویل کند و بعضی را هم که تأویل نموده، نیمی را آورده و نیم دیگر را که بر خلاف مقصودش بوده هیچ نام نبرده.

و پس از همه اینها باز چنین انتظاری نباید داشت که گرفتاران عادت، با خواندن یک کتاب، راه صد ساله را ببینند؛ چیزی که هست، در پیشرفت آنان البته کمک مهمی خواهد کرد. این را هم بگویم که احادیث این گفتار برای اختصار نقل به معنا شده؛ اگر کسانی بخواهند دقیق‌تر رسیدگی کنند، باید به مدرک آن (جلد ۱۴ بحار از باب یک تا ۳۲) رجوع کنند.

نمونه حدیث: خدا را دو شهری است یکی در مشرق (جابلقا) و دیگری در مغرب (جابلسا) که هر یک از آنها دارای دیواری است از آهن، و هر دیواری دارای هزار هزار در است، و در آنها هفتاد هزار هزار زبان است که امام همه آنها را می‌داند و بر همه حجت است؛ و در جای دیگر می‌گوید که آنها نه کاری دارند و نه حرفی جز ولایت ما و نفرین بر آن دو نفر [یعنی ابوبکر و عمر]. آقای شهرستانی اول این حدیث را آورده و آن

را تطبیق نموده با آمریکا و استرالیا ولی از آخرش نامی نبرده.

آسمان اول نامش رفیع و از آب و دود است، و دومی از نقره سفید و نامش قیدوم است، و به همین طور می‌شمارد تا آسمان هفتم که می‌گویند نامش عجما و از دفر سفید است. این سقف، آسمان ماست و بالای آن، آسمان دیگری است، و همچنان شمرد تا هفت آسمان. و این زمین، زمین ماست و در زیر آن، زمین دیگری است، تا شمرد هفت زمین که میان هر دو زمین پانصد سال راه است. چون خورشید غروب کند، می‌رود به آسمان‌ها و از آسمانی به آسمانی بالا می‌رود تا برسد به زیر عرش و در آنجا به سجده می‌افتد و می‌گوید: پروردگارا، از کجا امر می‌کنی طلوع کنم، از مغرب یا از مشرق؟ پس جبرئیل برای او حله‌ای از نور عرش می‌آورد به اندازه ساعت‌های روز در بلندی و کوتاهی و آن را خورشید می‌پوشد، چنان که شما جامه خود را می‌پوشید و بر می‌گردد از آسمان‌ها تا طلوع کند.

چون گناه بندگان زیاد شود و خدا بخواهد آنها را عقاب کند، امر می‌کند به ملک موکل بر فلک، که فلک خورشید یا ماه را فرو برد به دریایی که فلک در آن می‌گردد و ملک می‌برد آنها به دریا، به اندازه‌ای که خدا می‌خواهد بندگان را بترساند، و هر وقت بخواهد باز امر می‌کند که آن فلک را به مجرای خود برگرداند و نمی‌ترسد از این (گرفتن خورشید و ماه) مگر کسی که از شیعیان ما باشد.

چون خدا خلق کرد ماه را بر آن نوشت: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ» و این همان سیاهی است که شما در ماه می‌بینید.

روز جمعه کوتاه‌تر است از روزهای دیگر، زیرا در روزهای دیگر خدا ارواح مشرکین را زیر چشمه خورشید نگه می‌دارد و عذاب می‌کند آنها را به ایستادن [در مقابل گرما و نور] خورشید [برای] ساعتی، ولی در روز جمعه خدا عذاب را از مشرکین بر می‌دارد و توفیقی برای خورشید نیست (از این جهت، روز جمعه کوتاه‌تر می‌شود).

علت سردی و گرمی هوا از ستاره مریخ و زحل است؛ هر وقت مریخ بالا رود و زحل

پایین آید هوا گرم می شود و چون مریخ پایین آید و زحل بالا رود هوا سرد می شود. ستاره مشتری به صورت مردی به زمین آمد و علم نجوم را به مردی از اهل هند یاد داد. در جای دیگر است که ستاره زهره زن بدکاری بوده که هاروت و ماروت را فریب داد و دعایی از آنها آموخت و خواند و به آسمان رفت؛ و باز در جای دیگر است که ستاره سهیل مردی بوده عشار از اهل بلخ؛ همان دعا را از عابدی یاد گرفت و خواند و به آسمان رفت.

رعد صدای ملکی است بزرگتر از مگس و کوچکتر از زنبور و برق هم تازیانه ملک است.

باران از زیر عرش می بارد و از آسمانی به آسمانی می آید تا می رسد به آسمان دنیا و از آنجا می آید بر روی ابر و ابر هم آن را می بارد در جایی که خدا بگوید. باد در زیر رکن شامی کعبه حبس است و نشانش هم این است که تو می بینی این رکن در شب و روز و زمستان و تابستان در حرکت است (و حال آنکه هیچ حرکت ندارد).

ملکی است موکل به دریاها به نام رومان؛ چون پایش را به دریا گذراند بالا می آید (مد) و چون بیرون آورد پایین می رود (جزر).

خدا از بهشت پنج نهر سیحون و جیحون و دجله و فرات و نیل را فرستاد و همه از یک چشمه اند؛ و در حدیث دیگر می گوید نهر اینها را جبرئیل با انگشتش کند.

زمین بر [روی کمر یک] ماهی است و ماهی بر آب است و آب بر سنگ است و سنگ بر شاخ گاو قوی است و گاو بر خاک است و در اینجا دیگر علم علماء تمام شده است. آقای شهرستانی می گوید: مراد از اینکه گفته زمین بر ماهی است و یا بر گاو است این است که زمین به شکل ماهی یا شاخ گاو است. حالا بر فرض زمین به شکل ماهی یا شاخ باشد، نمی دانم باقی حدیث را چه می کند (نگفته نماند که حدیث هم صحیح است).

آن ماهی که زمین را نگه داشته، خوشحال شد از قوت خود؛ پس خدا ماهی دیگری

فرستاد از وجب کوچک تر و از بند انگشت بزرگتر و رفت در دماغ او و پس از چهل روز بیرون آمد. حال هرگاه این ماهی آن ماهی را ببیند مضطرب می شود و زمین هم با او به لرزه در می آید (این حدیث با روشن ترین بیان می گوید که زمین بر روی ماهی است چه خوب است آقای شهرستانی بفرمایند که با این حدیث و یا نیمه دیگر همان حدیث چه می کنند).

خدا کوهی آفریده محیط به دنیا (کوه قاف) از زیر جَد سبز، و سبزی آسمان از اوست؛ و آفریده خلقی را که واجب نکرده بر آنها چیزی از آنها که بر بندگانش واجب کرده از نماز و زکات و تمام آنها لعن می کنند آن دو نفر را.

شاید شما بگویید که ما در برابر، احادیث خوب هم داریم ولی این سخن بر فرض هم درست باشد، بدان می ماند که کسی بخواهد از کاسه ای که نصفش شکسته کار بکشد به نام اینکه نصف دیگرش سالم است؛ چنان که خود شما اگر یک سخن نادرست از کسی بشنوید دیگر به گفته هایش بی اعتنا می شوید.

بعضی هم می گویند دلیل درست بودن این احادیث، پیشگویی هایی است که مطابق واقع درآمده و بیشتر نظر آنها به حدیثی است که خیلی هم معروف شده و می گویند زندیقی از قزوین برمی خیزد که سور آنجا را خراب می کند و پرده آنجا (یعنی قزوین) را می درد و بهجت آنجا را می برد. این حدیث را با شاخ و برگ های زیادی به رضاشاه تطبیق می کنند، و حال آنکه چند جمله کسرداری است که با خیلی چیزها می توان تطبیقش کرد؛ چنان که ما تا جایی که خبر داریم یک بار آن را با سپهسالار تطبیق کرده اند و یک بار هم با سپهدار، برای اینکه یکی قزوینی بوده، و دیگری از قزوین برخاسته و تازه این حدیث نسبت به آنها دیگر خیلی روشن است که این همه به دست و دهن ها افتاده. اما پیش گویی های دیگر، یا چیزهایی است که در هر زمانی بوده، مانند آنها که می گویند زمانی بیاید که مردم ربا خورند و رشوه گیرند و شهادت دروغ دهند و زنا و لواط کنند و زنان سوار بر زین شوند و مانند اینها، و یا چیزهایی است که خلاف بودنش مسلم شده،

مانند احادیث سفیانی و خراسانی و یمانی، که می‌گوید اینها همه در یک روز است و آن هم وصل است به دولت بنی‌عباس؛ و یا چیزهایی است که وقوعش محال است، مانند طلوع خورشید از مغرب و سرخ شدن آسمان از اشک چشم حاملان عرش و پیدا شدن سر و سینه بر قرص خورشید و صیحه زدن جبرئیل به اینکه حق با علی است و صیحه زدن ابلیس به اینکه حق با عثمان است و یا چیزهایی است که تا امروز واقع نشده.

و اگر بخواهید بهتر از چگونگی اینها آگاه شوید جلد ۱۳ بحار فصل علایم ظهور را که به فارسی هم چاپ شده، با نظر حقیقت‌جویی بخوانید تا ببینید پایه عقیده و کار و زندگی شما بر روی چه چیزهایی است.

۱۳ پرسش

ما برای اینکه تنها به قاضی نرفته باشیم اول کتاب اسرار هزارساله را در ۱۵ پرسش خلاصه کردیم و برای کسان بسیاری فرستادیم ولی بیشتر آنان هیچ جواب ندادند و بعضی نوشتند که جواب می‌دهم ولی بعد از گفته خود برگشتند، و بعضی نوشتند که زبانی جواب می‌دهیم، ولی معلوم شد که در جواب زبانی هم جز مطالب خارج از موضوع یا بدگویی چیزی نیست. در این میان، تنها انجمن تبلیغات اسلامی در نامه شماره ۴/۶۹۷۴ تاریخ ۲۲/۲/۳۱ خود نوشت که اینها را جواب می‌دهیم و چاپ می‌کنیم و ما هم به انتظار دیدن جواب، چاپ این کتاب را به عقب انداختیم ولی تاکنون از آن خبری نیست. حال اگر چنان که وعده داده‌اند چاپ شد که شما خواهید دید موضوع از چه قرار است، وگرنه دیگر با خود شماست که مطلب را تا به آخر بخوانید.

به هر حال دوباره این پرسش‌ها با کمی تغییر در اینجا آورده می‌شود و از اهل اطلاع (نه از دیگران) خواهشمند است جواب آنها را به نشانی «عشرت آباد، برابر کارپردازی لشکر ۲، خواربارفروشی رضوی» بفرستند و یقین بدانند اگر از روی متانت و انصاف باشد، پذیرفته و جبران خواهد شد، و اگر به عادت همیشه بدگویی و تکفیر باشد، آن هم تلافی می‌شود.

آیا حاجت خواستن از پیغمبر و امام و شفا خواستن از تربت و سجده کردن بر آن و ساختن این گنبد و بارگاه‌ها شرک هست یا نه؟ اگر هست بگویید و اگر نیست خواهشمند است اول معنای شرک را بیان کنید تا ببینیم آن شرکی که این همه اسلام و قرآن با آن جنگیده با این کارها چه فرق دارد.

آیا می‌توانیم به وسیله استخاره یا غیر آن با خدا راه پیدا کنیم و از نیک و بد آینده با خبر شویم یا نه؟ اگر می‌توانیم پس باید از این راه سودهای خیلی بزرگ مالی و سیاسی و جنگی ببریم و از همه دنیا جلوتر باشیم پس چرا مطلب به عکس شده ﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ

لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَأَسْتَكْتَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ^(۱) و اگر نمی‌توانیم پس چرا با نام خدا و جان و مال مردم بازی می‌کنید؟

اگر امامت اصل چهارم از اصول مذهب است و اگر چنان که مفسرین گفته‌اند بیشتر آیات قرآن ناظر به امامت است، چرا خدا چنین اصل مهم را یک بار هم در قرآن صریح نگفت که این همه نزاع و خونریزی بر سر این کار پیدا نشود؟

مزد هر کاری بسته است به کوششی که برای آن می‌شود و سودی که از آن به دست می‌آید. پس این احادیثی که می‌گویند ثواب یک زیارت یا عزاداری یا مانند آنها برابر است با ثواب هزار پیغمبر یا شهید (آن هم شهید بدر) آیا درست است یا نه؟

اینکه می‌گویند مجتهد در زمان غیب نایب امام است، راست است؟ اگر راست است حدودش چیست؟ آیا حکومت و ولایت نیز در آن هست یا نه؟

اگر روحانی خرج خود را به وسیله کار کردن یا از یک راه ثابت و معین دیگری به دست آورد که در گفتن حقایق آزاد باشد، بهتر است، یا مانند امروز خرج خود را بی‌واسطه از دست توده بگیرد و ناچار شود به میل آنها رفتار کند؟

اینکه می‌گویند دولت ظلمه است یعنی چه؟ آیا مقصود این است که دولت چون به وظیفه‌اش رفتار نمی‌کند ظالم است؟ یا مقصود این است که دولت باید به دست مجتهد باشد؟

اینکه می‌گویند مالیات حرام است یعنی چه؟ آیا مقصود این است که به طور کلی مالیات نباید گرفت؟ یا آنکه باید به جای مالیات زکات گرفت؟ اگر قسم دوم است، در مثل امروز از مثل شهر تهران یا شهرهای مازندران یا کشورهای صنعتی از چه چیز زکات (زکوة) بگیریم؟

آیا بشر حق دارد برای خود قانون وضع کند یا نه؟ اگر دارد، آیا اطاعت چنین قانونی واجب است یا نه؟ و در صورت وجوب اگر کسی تخلف کند سزایش چیست؟

۱- «بگو جز آنچه خدا بخواهد برای خودم اختیار سود و زبانی ندارم و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً خیر

بیشتری می‌اندوختم و هرگز به من آسیبی نمی‌رسید». [الأعراف: ۱۸۸].

این مسلم است که هم در قرآن و هم در حدیث ناسخ و منسوخ زیاد است و علت این تغییر هم البته رعایت اقتضای زمان است. حال در جایی که در یک محیط آن هم در یک زمان کمی، قانونی برای رعایت زمان عوض شود، آیا ممکن است در همه روی زمین تا آخر دنیا عوض نشود؟ و به علاوه، اینکه می‌گویند همه قوانین اسلام برای همیشه است، اگر مدرک مسلم و روشنی دارد خواهشمند است بیان فرمایید؟^(۱)

چنان که گفته‌اند این احادیثی که امروز در دست ماست ظنی است و عقل هم این را نمی‌پذیرد که خدای قادر و عادل اشرف مخلوقات خود را به چیزی امر کند و راه علم به آن را هم بر رویش ببندد. احادیث بسیاری رسیده که با علم و عقل و زندگی و بلکه گاهی با حس نمی‌سازد و در عین حال، سندشان هم صحیح است، مانند احادیث گاو، ماهی و جابلقا و جابلسا و بدا و زکات و جهاد؛ اینها را چه باید کرد؟ به نظر شما علت اینکه امروز مردم به دین بی‌علاقه شده‌اند چیست؟

خواهشمند است در نوشتن جواب این چند نکته را در نظر بگیرند:

اول: اینکه خارج از موضوع نباشد؛

دوم: هرچه ممکن است مختصرتر باشد؛

سوم: چون دیگران هم باید از این گفتگو آگاه شوند، بنابراین جواب باید کتبی باشد؛

چهارم: چون جواب‌هایی را که می‌توانند به این پرسش‌ها بدهند در خود کتاب بیان

شده، بنابراین پیش از نوشتن جواب باید خود کتاب هم دیده شود؛

پنجم: اگر می‌خواهند یک موضوع را جواب بدهند، باید درباره‌ی باقی مطالب هم

هرگونه نظری، از رد یا قبول یا عدم اطلاع دارند، بدهند.

دفتر پرچم چاپخانه پیمان ۱۳۲۲

۱- راجع به این پرسش‌های مؤلف محترم، نگا: پاورقی صفحه ۶۵ کتاب حاضر.